

## عملیات تی. پی. آژاکس<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۳۲ در زنجیره‌ای از رخدادهای به هم پیوسته مشکلات مصدق افزایش یافت. در ماه بهمن ۱۳۳۱ مصدق سرتیپ تقی ریاحی را در سمت رئیس ستاد جانشین سرلشکر محمود بهارمست کرد و گروهی از افسران بلندپایه بازنشسته و همچنین سیاستمداران غیرنظامی را بازداشت کرد. در نتیجه تنش با ارتش شدت گرفت. در ماه فروردین مصدق برای عزل حسین علا، وزیر دربار مورد اعتماد شاه، و جایگزینی وی با ابوالقاسم امینی به شاه فشار آورد. تقریباً هم‌زمان، سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی مصدق را ربودند و به قتل رساندند و این باعث بازداشت چند افسر ارتش شد. در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲، دولت مظفر بقایی، نماینده مجلس، و سرلشکر فضل الله زاهدی را به دست داشتن در قتل افشارتوس متهم کرد و خواستار بازداشت آنها شد. در روز ۱۴ اردیبهشت آیت الله کاشانی رئیس مجلس به زاهدی در مجلس پناه داد و به این ترتیب جلوی مصدق را گرفت. یک هفته بعد شاه موافقت کرد که املاک پهلوی با نظارت دولت اداره شود و در برابر دولت مبلغی به عنوان مستمری به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، که موقوفه‌ای سلطنتی بود، پردازد. در ماه خرداد، چون هواداران و مخالفان مصدق در مجلس برای به دست گرفتن اوضاع در ستیز بودند، مجلس به کانون تنش بدل شد.<sup>۲</sup> سقوط حکومت سلطنتی مصر در ماه

۱. Ajax نام قهرمان اسطوره‌ای یونان در جنگ تروا و نیز ماده‌ای پاک کننده. تی پی به حزب توده برمیگردد.

۲. گاهنامه، ۲: ۶۲۲-۶۱۸، روزشمار، ۱: ۴۸-۴۸۷

خرداد شاه را شوکه و در سراسر ایران ولوله به پا کرد. بسیاری از افراد در مجلس و بیرون از آن به شدت نگران این بودند که همان سرنوشت در انتظار ایران باشد.

اختلاف بین نخست وزیر و مجلس به موازات افزایش فشار اقتصادی و سیاسی در ماه تیر گسترش یافت. در روز ۱۹ تیر، مصدق اعلام کرد که زمان آن فرا رسیده است که به اختلافات خود با مجلس از راه همه‌پرسی پایان دهد و این حرکتی نامنتظر نبود اما به این دلیل که همان روز مجلس عبدالله معظمی، یار و هوادار مصدق را به آیت‌الله کاشانی ترجیح داده و به ریاست مجلس برگزیده بود، مایه شگفتی شد. معظمی، مردی میانه‌رو که وابستگی‌هایی خانوادگی و سیاسی به برخی از جناح‌ها داشت، تلاش کرد رنجش‌هایی را که بین نخست وزیر، مجلس و دربار فاصله ایجاد کرده بود برطرف کند ولی موفق نشد. او که می‌دانست مجلس بناست منحل شود، به سرلشکر زاهدی، که از ۱۴ اردیبهشت به مجلس پناهنده شده بود یاری داد تا در روز ۲۹ تیر به سلامت از مجلس خارج شود و به پناهگاهی دیگر رود. در روز ۳۰ تیر، سالروز سقوط قوام و بازگشت مصدق به قدرت، تظاهراتی عظیم، به رهبری حزب توده، در تهران و دیگر شهرهای بزرگ سازماندهی شد. در پی این رخداد دالس، وزیر امور خارجه امریکا، نگرانی خود را درباره نفوذ روزافزون کمونیست‌ها در امور ایران ابراز داشت. در روز ۵ مرداد مصدق اعلام کرد که در نظر دارد با برگزاری همه‌پرسی در روز ۱۲ مرداد در تهران و در روز ۱۹ مرداد در شهرستان‌ها - از مردم بخواهد نظر خود را درباره سرنوشت مجلس ابراز دارند. این نخستین باری بود که چنین شیوه تصمیم‌گیری در ایران اجرا می‌شد و نمایندگان جناح اقلیت را برانگیخت تا اتهاماتی جزائی در رابطه با انحراف از قانون اساسی به نخست وزیر وارد آورند. معظمی در روز ۱۱ مرداد از مجلس استعفا کرد. در روز ۱۲ مرداد مردم تهران در

## عملیات آژاکس ۲۹۱

جایگاه‌های رأی‌گیری گوناگون که در نقطه‌های مختلف شهر برپا شده بود، در موافقت یا مخالفت با انحلال مجلس رأی دادند. آن کسانی که مخالف انحلال مجلس رأی می‌دادند با آدم‌های شروری روبرو می‌شدند که آنها را با چماق و چاقو تهدید می‌کردند. بین روزهای ۱۲ و ۱۹ مرداد کشور تنشی بیش از اندازه را تجربه کرد. در روز ۱۳ مرداد، به ماسبت سالروز انقلاب مشروطه، شاه به ملت یادآوری کرد که مشروطه‌خواهی در ایران با فداکاری‌های زیاد در این کشور به دست آمده است و وظیفه مردم است که حتی به بهای جان خود از آن پاسداری کنند. در روز ۱۸ مرداد، حزب توده برای قدرتنمایی تظاهرات عظیم دیگری را برگزار کرد. این تظاهرات بسیاری از افراد را در تهران و شهرستان‌ها ترساند. در روز ۱۹ مرداد، در اغلب شهرها تظاهرات و آشوب به هواداری و در مخالفت با همه‌پرسی در جریان بود. در روز ۲۰ مرداد شاه به رامسر و از آنجا به اقامتگاه تابستانی خود در کلاردشت رفت. روز ۲۱ مرداد مصدق فرمان "دستگیری شمار زیادی از مخالفانش" را به همراه چند مقام بلندپایه و افسر بازنشسته ارتش صادر کرد. در روز ۲۲ مرداد شاه دو فرمان را توشیح کرد، یکی فرمان عزل مصدق، و دیگری فرمان انتصاب سرلشکر فضل‌الله زاهدی به سمت نخست‌وزیری، و به سرهنگ نعمت‌الله نصیری، رئیس گارد، دستور داد در تهران به دیدار زاهدی برود و هر طور زاهدی دستور دهد فرمان مصدق را ارسال دارد. در روز ۲۳ مرداد، مصدق از رادیو اعلام کرد که با توجه به نتیجه همه‌پرسی، مجلس هفدهم باید منحل شود. او دستور داد شمار تانک‌هایی که از کاخ شاه در سعدآباد محافظت می‌کردند به چهار عدد کاهش یابد و شمار تانک‌هایی که از خانه خود مصدق محافظت می‌کردند به ۱۲ عدد افزایش یابد. در روز ۲۴ مرداد، مصدق رسماً از شاه درخواست کرد دستور انحلال مجلس هفدهم را بدهد. شاه پاسخی نداد. همان روز غروب نصیری فرمان شاه را به مصدق ابلاغ کرد اما دستگیر شد. صبح

## ۲۹۲ زندگی و زمانه شاه

زود روز ۲۵ مرداد دولت اعلام کرد که افسران گارد اقدام به کودتا کرده ولی موفق نشده‌اند.<sup>۳</sup> در ساعت ۹ صبح همان روز شاه، ملکه ثریا، سرگرد خاتم خلبان شاه، و ابوالفتح آتابای میرآخور و کاخدار مخصوص شاه از رامسر به بغداد پرواز کردند. شاه پیش از ورود به هواپیما گفت:

چون در این چند روز ملاحظه کردم که مصدق می خواهد قانون اساسی و مشروطیت را زیر پا بگذارد و من سوگند خورده ام که تا زمانی که سلطنت می کنم حافظ قانون اساسی و مشروطیت باشم، از این رو فرمان برکناری او را صادر کردم. اکنون به طوری که از رادیو شنیده ام سرهنگ نصیری که حامل فرمان من بود توقیف شده و به این موضوع رنگ کودتا داده اند و می خواهند بلوا و آشوب به راه اندازند و خون عده ای بیگناه را بریزند. از این رو برای این که از برادرکشی، خونریزی، و جنگ داخلی جلوگیری کنم برای مدت کوتاهی از مملکت خارج می شوم.<sup>۴</sup>

این رخدادها هم‌زمان با طرحی از سیا انجام شد که تی.پی. آژاکس نام داشت.

\*\*\*

فضل‌الله زاهدی در ۱۳۰۱ در ۲۷ سالگی سرتیپ شد، و جوان ترین امیر ارتش در تاریخ مدرن ایران بود. او در چند نبرد مهم علیه سران ایلات در شمال، غرب و جنوب شرکت کرد و در دوره رضاشاه فرماندهی لشکر و استانداری خوزستان و فارس را عهده دار بود. به هنگام آغاز جنگ جهانی دوم، او به سمت فرماندهی لشکر اصفهان منصوب شد، در آنجا مقامات بریتانیا او را دستگیر و به

۲. گاهنامه، ۲: ۶۲۵-۶۲۲؛ روزشمار، ۱: ۴۹۹-۴۸۸.

۴. گاهنامه، ۲: ۶۲۶.

## عملیات آژاکس ۲۹۳

فلسطین تبعید کردند. کمی پیش از پایان یافتن جنگ، به او اجازه دادند به ایران بازگردد و قوام در سمت نخست وزیری او را به ریاست دستگاه حکومتی و نظامی فارس منصوب کرد تا با اتحادیه ایلات جنوب، مجموعه‌ای از ایلاتی که به فرمان قشقایی‌ها در مخالفت با حکومت مرکزی سلاح به دست گرفته بودند، درباره آتش‌بس مذاکره کند. پس از آنکه یکی از اعضای فداییان اسلام عبدالحسین هژیر، وزیر دربار، را در روز ۱۳ آبان ۱۳۲۸ به قتل رساند، شاه زاهدی را به ریاست شهربانی کشور منصوب کرد. این آغاز تماس او با مصدق و جبهه ملی بود.

در آن زمان جبهه ملی به شدت در حال مبارزه برای انتخابات مجلس شانزدهم بود. هیئت نظارت بر انتخابات آرای تهران را به اتهام تقلب باطل اعلام کرد. زاهدی قول داد که در انتخابات جدید اعضای جبهه ملی "در موقعیتی نامساعد قرار نگیرند." نامزدهای جبهه ملی به سهولت در انتخابات تهران پیروز شدند و این باعث شد که نظری مساعد نسبت به زاهدی پیدا کنند. دیری نگذشت که نخستین مجلس سنا گشایش یافت و زاهدی از همدان، زادگاهش، به سمت سناتوری در آن مجلس منصوب شد. پس از آنکه یکی از اعضای فداییان اسلام در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا را ترور کرد، در دولت حسین علا، زاهدی به سمت وزیر کشور منصوب شد ولی آن دولت زیاد دوام نیاورد و اندک مدتی بعد جای خود را به مصدق و نظام سیاسی متفاوتی داد. زاهدی در هیئت دولت جدید در سمت وزیر کشور ابقا شد و این سمت امکان کنترل امنیت و سیاست داخلی کشور را به او می‌داد. او نقش مهمی در کمک به مظفر بقایی، یکی از اعضای جبهه ملی، در مورد ورود به اقامتگاه ریچارد سدان<sup>۵</sup>، رئیس شرکت نفت

---

<sup>5</sup> .Richard Sedan

ایران و انگلیس در تهران، داشت، که در آنجا اسناد مهمی مربوط به ارتباط‌های آن شرکت با حزب توده و دخالت در سیاست ایران یافت شد.<sup>۶</sup>

به هر حال، از نظر سیاسی و اخلاقی زاهدی و مصدق شباهتی به هم نداشتند. مصدق همواره مراقب دسیسه و به‌ویژه نگران ارتش بود. او پیشنهاد کرد سرلشکر حسن بقایی (که نسبتی با مظفر بقایی، عضو جبهه ملی نداشت) به ریاست شهربانی کشور منصوب شود و زاهدی که وزیر مسئول نیروی پلیس بود با این پیشنهاد موافقت کرد. در روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰، چهار روز پس از این انتصاب، اورل هریمن، نماینده مخصوص ترومن رئیس جمهور امریکا، وارد تهران شد. حزب توده در تظاهراتی گسترده با این دیدار مخالفت کرد و در راهپیمایی به سوی مجلس به شدت با مخالفانش و با نیروهای پلیس درگیر شد. پلیس به افراد حزب توده شلیک کرد و ۲۰ نفر از هر دو طرف کشته و شماری بیشتر زخمی شدند. مصدق دستور داد سرلشکر بقایی برکنار و محاکمه شود. زاهدی استعفا داد و اعتراض خود را مبنی بر این که پلیس وظیفه داشت از اعضای مجلس حفاظت کند، اعلام کرد و به مجلس سنا بازگشت و در آنجا به یکی از منتقدان بی‌پروای دولت بدل شد و در مخالفت با اختیارات تامی که مصدق درخواست می‌کرد، رأی داد. کمی بعد، او و جبهه رهبری مخالفان با مصدق و نامزد احتمالی نخست وزیری را پیدا کرد. سابقه ارتشی وی باعث محبوبیت او در میان اعضای نیروی انتظامی بود و در نتیجه از وزن و اعتباری برخوردار گشت که دیگران، اغلب، از آن بی‌بهره بودند. او نظر مساعد همکاران خود در مجلس سنا و افرادی دیگر را در دولت، مجلس شورا، و در جبهه ملی، که در این زمان رفته رفته از مصدق فاصله می‌گرفتند، نسبت به خود جلب کرد. مصدق او را به همکاری با مأموران

۶. اسماعیل رائین، *اسناد خانه سدان*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی تاریخ، چاپ نخست ۱۳۳۰.

## عملیات آژاکس ۲۹۵

خارجی متهم کرد و از آنجا که زاهدی از مصونیت پارلمانی برخوردار بود و امکان دستگیری وی وجود نداشت، مصدق دستور بازداشت همکاران وی را صادر کرد. مصدق برای این که خود را از شر سنا، که از وی حمایت نمی‌کرد، و همچنین از دست زاهدی خلاص کند از مجلس شورا خواست به لایحه کاهش دوره مجلس سنا از چهار سال به دو سال رأی دهد و اگر چه اعتبار این اقدام از نظر قانونی مشکوک و مورد تردید بود ولی به هر حال مصونیت پارلمانی زاهدی را سلب و امکان بازداشت وی را فراهم کرد. زاهدی به مجلس شورا پناهنده شد و آن قدر آنجا ماند تا زمان انحلال مجلس شورا هم فرا رسید. پس از آن زاهدی روی پنهان کرد و بعد در مقام جایگزین مصدق آفتابی شد.

\*\*\*

بنابراین تاریخ مبارزه زاهدی با مصدق به پیش از عملیات تی.پی.آژاکس (نامی که سازمان سیا برای عملیات برکناری مصدق برگزیده بود) برمی‌گردد. به هر حال، بخش زیادی از شرح این ماجرا، به دلیل درگیری سیا در اقداماتی که به سرنگونی مصدق انجامید، از میان رفته یا ناقص است. حضور سیا باعث قلب واقعیت، از جمله نقش سازمان سیا در این رخداد، شد. گرایش امریکائی‌ها به بزرگ جلوه دادن سازمان نوپای سیا در ۱۹۵۳ و تمایل ایرانیان به اینکه مسئولیت امور را به گردن دیگران بیندازند باعث شد سازمان سیا نیرویی به نظر آید که توانایی همه کار از جمله زیر و زبر کردن زمین و آسمان را دارد. شرحی که ایرانیان لیبرال هوادار مصدق و غربی‌های لیبرال و یا چپگرا رواج داده‌اند، مصدق را کوچک، شاه را پلید و ایرانیان را خائن یا ترسو جلوه می‌دهد. در این روایت مصدق، قهرمانی که ملتی هوادار اوست و یکصدا فریاد بر می‌آورد "یا مرگ یا

مصدق" تسلیم یک نفر امریکایی با یک کیسه پول می‌شود. آیا به این دلیل که ایرانی‌ها آدم‌هایی بدکنش و از نظر سیاسی اخته و ترسو هستند؟

شق دیگر این است که مسئولیت را بر دوش ایالات متحده، و در این مورد سازمان سیا که جانشین آن شده است، انداخت. روش اجرای آن این است که قبولاند سازمان سیا قدرت مطلق است، و ترفند ذهنی این فرایند این که هدف را با نتیجه یکی به شمار آورد. سازمان سیا مصدق را سرنگون کرد زیرا آن سازمان تصمیم به این کار داشت، و سازمان سیا هم مانند ایالات متحده، مثل انگلستان و روسیه قبل از ایالات متحده، و چون پروردگار پیش از همه آنها، توانایی انجام هر کاری را که می‌خواست داشت. ولی سازمان سیا، جز در رمان‌های جاسوسی، آن قدر که جلوه داده اند یا ادعا می‌کند دانای کل و قادر مطلق نبوده و نیست.

\*\*\*

در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) بنا به توصیه گروهی از متخصصان به سرپرستی آلن دالس<sup>۷</sup> از دل اداره خدمات راهبردی<sup>۸</sup> سازمانی به نام سیا (CIA) شکل گرفت.<sup>۹</sup> در خرداد ۱۳۲۷ شورای امنیت ملی اداره هماهنگی سیاست<sup>۱۰</sup> را تأسیس کرد تا به شورای امنیت ملی گزارش‌های لازم را بدهد و به آن اداره دستور داد، با یاری سازمان سیا، در مورد "تبلیغات، رفاه اقتصادی، اقدام پیشگیرانه مستقیم، از جمله خرابکاری، ضد خرابکاری، اقدامات در هم کوبیدن و تخلیه نظامی؛ سرنگونی

7. Allen Dalles

8. Office of Strategic Services

9. Richard Helms, *A Look Over my Shoulder: A Life in the Central Intelligence Agency* (New York: Random House, 2003), pp. 82-83.

10. Office of Policy Coordination



## عملیات آژاکس ۲۹۷

دولت‌های مخالف، از جمله کمک به مقاومت زیرزمینی و حمایت از عوامل بومی ضد کمونیست در کشورهای دنیای آزاد که مورد تهدید قرار گرفته‌اند.<sup>۱۱</sup> اقدام کنند. بنا بود این عملیات "به گونه‌ای برنامه‌ریزی و اجرا شوند که اگر زمانی لو رفتند دولت امریکا بتواند هر گونه مسئولیت را به شکلی موجه انکار کند."<sup>۱۲</sup> در سال ۱۳۲۹، ژنرال والتر بدل اسمیت، رئیس جدید سازمان سیا، اداره هماهنگی سیاست را با سازمان سیا ادغام کرد و دستور داد این سازمان با اداره خدمات راهبردی هم ادغام شود، که شاخه‌ای قدیمی‌تر بود و اعضای آن که حقوق به نسبت کمتری دریافت می‌کردند و از مزایای کمتری برخوردار بودند از حضور این نوآمدها ناظرورده دلگیر بودند. ریچارد هلمز می‌نویسد "در سال ۱۳۳۱ و در ماه‌های پس از ادغام اداره هماهنگی سیاست با اداره خدمات راهبردی، گاهی به نظر محتمل نمی‌آمد که ما (سیا) زمانی موفق شویم آن گونه هماهنگی را که بدل اسمیت از تشکیل سازمانی متحد در نظر داشت، عملی کنیم."<sup>۱۳</sup>

ریچارد هلمز، که نمونه‌ای بارز از صاحب‌منصبان متعهد سازمان سیا بود، در کتابی که درباره این سازمان نوشت، شرحی از عملیات سال ۱۹۵۳ سازمان سیا با نام رمز تی.پی. آژاکس نمی‌دهد. او می‌نویسد: "در فاصله دو ماه و با هزینه ۲۰۰ هزار دلار کودتای مشترک [بریتانیا و امریکا] مصدق را سرنگون کرد و شاه را که محتاطانه در رم اقامت گزیده بود به تخت و تاجش در ایران بازگرداند."<sup>۱۳</sup> کل اظهار نظر هلمز درباره عملیات سازمان سیا در ایران همین است. باقی شرح وی مربوط می‌شود به هشدار کریمیت روزولت، عامل این عملیات، به دالس، وزیر

<sup>۱۱</sup> Richards Helms, Op. Cit., 113-114.

۱۲. همان، ۱۱۶.

۱۳. همان، ۱۱۷.

امور خارجه: "اگر یکبار دیگر بخواهیم چنین کاری انجام دهیم باید کاملاً مطمئن باشیم که خواسته مردم و ارتش با ما یکی است. در غیر این صورت بهتر است این کار را به تکاوران دریایی بسپاریم."<sup>۱۴</sup> افزون بر این هلمز درباره عملیات تی.پی.آژاکس سکوت می‌کند. شرحی هم که او درباره میزان آمادگی سازمانی سیا می‌دهد حاکی از آن است که در سال ۱۳۳۲ این سازمان در موقعیتی نبود که بتواند عملیاتی سری و کاملاً هماهنگ را بیاغازد - بی‌تردید در زمانی که برای این کار در نظر گرفته شده بود، این آمادگی را نداشت. شاید این دلیل سکوت غیرعادی و معنادار هلمز است.<sup>۱۵</sup> هلمز چند سال پیش از نگارش کتابش در مصاحبه‌ای می‌گوید "برداشت من این است که بازگرداندن شاه و انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری به طور کلی در ایران هواداران زیادی داشت. برداشت من این هم هست که توده مردم که به هواداری از این اقدام به خیابان‌ها آمدند برای رسیدن به همین نتیجه آمدند. می‌دانم که درباره این عملیات بیش از آنچه در واقعیت بود خیالپردازی کرده‌اند. در واقع پولی به آن هفتگتی هم که گفتند هزینه نشد."<sup>۱۶</sup>

به نظر آرتور شلسینجر، تاریخ‌دان معروف، سازمان سیا در دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) نهادی نیرنگ‌باز بود. شلسینجر یک سال پس از آغاز به کار آن سازمان می‌نویسد کنگره به سیا اختیار این را داده بود که بودجه‌اش را هر گونه صلاح می‌داند هزینه کند و به هیچ روی در قید مقررات پاسخگویی در مورد مسائل مربوط به بودجه نباشد. پس از آنکه در سال ۱۳۳۲ آلن دالس رئیس این سازمان

۱۴. همان.

۱۵. هلمز درباره عملیات بعدی سازمان سیا - از جمله در کوبا و شیلی - بسیار پرگویی می‌کند. هلمز، همان.

<sup>16</sup> . FISOHA, Interview with Richard Helms, Interviewer William Burr, Washington, D.C., July 10, 25, 1985, 1:4.

## عملیات آژاکس ۲۹۹

شد، او و فاستر، برادرش، به امپراتوران سیاست خارجی امریکا بدل شدند. شلسینجر به نقل از هاوارد هانت، رئیس اولیه اقدام سیاسی در مورد خلیج خوک‌ها می‌گوید "فقط اگر یکی از آنها حرفی به دیگری می‌زد، این حرف جایگزین هفته‌ها تجزیه و تحلیل در درون سازمان و بین اعضای آن می‌شد"<sup>۱۷</sup> شلسینجر می‌نویسد "سازمان‌های اطلاعاتی محصور در دیوارهای اطلاعات محرمانه خود و بدون ارتباطی با بیرون، عادتاً به انجمن‌های خاص خود تبدیل می‌شوند. وقتی برای مدتی طولانی در دنیائی مرموز، خود توجیه، پر توهم، و سرشار از عملیات نامشروع و فریب‌کارانه غرق شوند، اصل واقعیت از بین می‌رود."<sup>۱۸</sup> دیوید بروس و رابرت لوت از اعضای هیئت مشاوران اطلاعات خارجی که آیزنهاور آن را در سال ۱۳۳۵ پی‌نهاده بود، می‌نویسند: "دسیسه‌چینی کار جالبی است، توفیق در آن مایه رضایت خاطر بسیاری می‌شود که گاهی با تشویق همراه است - در صورت شکست هیچ گونه تنبیهی در کار نیست- و کل این کار بسیار آسان‌تر از گردآوری اطلاعات مخفی با استفاده از شیوه‌های رایج سازمان سیا درباره اتحاد جماهیر شوروی است."<sup>۱۹</sup> این اشاره‌ای است به رخدادهای اروپای شرقی، چین، کره و بمب شوروی که همه از چشم عملیات اطلاعاتی سازمان سیا دور ماند.

---

<sup>17</sup> . Arthur M. Schlesinger, Jr., *Robert Kennedy and His Times* (New York: Ballantine Books, 1978), p. 489.

۱۸. همان.

۱۹. همان، ص. ۴۹۰.

## ۳۰۰ زندگی و زمانه شاه

گزارش سازمان سیا درباره کودتای ایران<sup>۲۰</sup> و ضد کودتای کریمت روزولت<sup>۲۱</sup>، که روزولت در آن نقش خود را به عنوان هدایت کننده کودتا شرح می‌دهد، بیشتر مثل پیش‌بینی واقعه‌ای پس از وقوع آن است. به نظر آیزنهاور، گزارش روزولت "بیشتر شبیه داستان‌های صدا تا یک قاز بود تا شبیه به شرحی از واقعیات تاریخی." <sup>۲۲</sup> اردشیر زاهدی، پسر سرلشکر زاهدی، چهره اصلی در رخدادهایی که به انتقال قدرت از مصدق به زاهدی انجامید، بر این باور است که شرح روزولت بر اساس "پنج روز بحرانی" تنظیم شده است که مجموعه مقالاتی بود که بر اساس مصاحبه با اردشیر زاهدی کمی پس از به قدرت رسیدن سرلشکر زاهدی در *اطلاعات ماهانه* چاپ شد. مخالفان امریکایی اردشیر زاهدی انتقاد وی از گزارش سیا را که در سال ۲۰۰۰ در دسترس عموم قرار گرفت پرگویی و در جهت تبرئه خودش به شمار می‌آورند و رد می‌کنند (جز اظهارات زاهدی به نمایندگان مطبوعات و منتشر شده در مطبوعات غرب که به انگلیسی گفته و نوشته شده، مطالب دیگر، از جمله "پنج روز بحرانی"، که به فارسی نگاشته شده اند معمولاً در دسترس غیر فارسی زبانان نیستند) اما حرف‌های زاهدی در چند مورد مهم مربوط به نظرهای ضد و نقیضی که در گزارش سیا آمده، قانع کننده است.

---

۲۰. در تاریخ ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰ (۲۷ خرداد ۱۳۷۹) نیویورک تایمز در وب‌گاه خود پرونده‌هایی را درباره گزارش مخفی سازمان سیا منتشر کرد:

"CLANDESTINE SERVICE HISTORY, OVERTHROW OF PREMIER MOSSADEGH OF IRAN. November 1952-August 1953",

این عملیات را سازمان سیا با همکاری اینتلیجنت سرویس بریتانیا طراحی و اجرا کرد. منابع: گزارش‌های سری سازمان سیا است که از این پس با نام گزارش‌های سری به آنها ارجاع می‌دهسم و بر اساس شرحی است از دونالد ویلبر و برنامه اصلی بر اساس آنچه به طور مستقیم و غیرمستقیم از انتشارات تایمز به دست آمده است.

<sup>21</sup> . Kermit Roosevelt, *Countercoup: The Struggle for Control of Iran*, New York, McGraw-Hill, 1979.

<sup>22</sup> . Eisenhower's Diary, 10/8/53 quoted in Stephen E. Ambrose, *Eisenhower: The President*, vol. 2, New York, Simon and Shuster, 1984, p. 129.

## عملیات آژاکس ۳۰۱

عملیات تی.پی.آژاکس را در سه سطح تدوین، اجرا، و توجیه می توان بررسی کرد. گزارش سری سازمان سیا بیشتر به مرحله تدوین آن می پردازد. نقشه ای برای سرنگون کردن مصدق طرح شد. از آنجا که سرلشکر زاهدی تنها مدعی سمت مصدق بود، برنامه ریزان در مورد نامزدی وی برای آن سمت به توافق رسیدند. از آنجا که شاه فرمانده کل قوا، مظهر مشروعیت سیاسی و تنها کسی بود که به موجب قانون اساسی اختیار نصب نخست وزیر را داشت، منطقی بود که او را محور این برنامه قرار دهند. آشکارا ایالات متحده آمریکا و بریتانیا مشترکاً مصمم به سرنگون کردن دولت مصدق بودند. پرسش این است که نقش سازمان سیا در فرایند عملی منتهی به سرنگونی مصدق چه بود و این نقش تا چه اندازه مؤثر واقع شد و بر شرایط سیاسی بعدی ایران چه اثراتی گذاشت.

گزارش سری با پیدایش برنامه ساقط کردن مصدق و جایگزینی وی با نخست وزیری آغاز می شود که حاضر به مذاکره درباره نفت و مایل به محدود کردن حزب توده باشد. این فکر را سازمان اطلاعاتی بریتانیا (SIS) ابداع کرد و در آذر ۱۳۳۱ (دسامبر ۱۹۵۲) با سازمان سیا در میان گذاشت؛ اما با توجه به اینکه دولت ترومن در شرف انتقال به آیزنهاور بود، وزارت امور خارجه خود را متعهد نکرد. دولت جدید کمی بعد این فکر را تأیید کرد و از سازمان سیا خواست مشترکاً با ایتلیجنت سرویس انگلستان طرحی بریزد، البته مشروط به این که دولت بریتانیا حاضر به همکاری با دولتی باشد که پس از مصدق روی کار می آید و دولت ایالات متحده هم آن دولت را از نظر مالی در حد لزوم حمایت کند. سیا و ایتلیجنت سرویس شروع کردند به ریختن طرح اولیه، ولی دیری نگذشت که ایتلیجنت سرویس کار برنامه ریزی را به سیا واگذار کرد، هر چند طرح نهایی

تفاوت چندانی با ساختار کلی‌ای نداشت که سی. ام. وودهاوس در اینتلیجنس سرویس ارائه داده بود.<sup>۲۳</sup> آنتونی کاوندیش، یکی دیگر از افسران MI6 مدعی است که مصدق "با برنامه‌ریزی ماهرانه اینتلیجنس سرویس، و کمک ناچیز سیا، برکنار شد، هر چند کرمیت روزولت، در کتاب خود به نام *ضد کودتا* (۱۹۷۹)، در عمل کل این کار را به حساب خودش گذاشت.<sup>۲۴</sup> آنتونی وریه، یکی دیگر از کارمندان بلندپایه MI6 هم همین گلایه را دارد: "بازگشت شاه و در پی آن سقوط مصدق را به حساب سازمان سیا گذاشته‌اند. کرمیت روزولت، یکی دیگر از اعضای سازمان سیا، هم در تعبیری غیرمتعارف از این رخدادها، همین ادعا را داشته است. واقعیت این است که سازمان سیا، جز در مرحله نهایی... نقشی ناچیز در این کار داشت."<sup>۲۵</sup>

بنا بر گزارش سری به تاریخ ۴ آوریل ۱۹۵۳ (۱۵ فروردین ۱۳۳۲)، آلن دالس، رئیس سازمان سیا، بودجه‌ای ۱ میلیون دلاری را برای استفاده شعبه تهران تأیید کرد تا "به هر شکلی که به سرنگونی مصدق بینجامد" هزینه شود و به لوی هندرسن، سفیر امریکا در ایران و به رئیس شعبه سیا در تهران اختیار داد "مادامی که شعبه سیا و سفارت با هم توافق دارند" از آن بودجه استفاده کنند. در روز ۲۷ فروردین بر اساس یک بررسی با عنوان "عوامل مؤثر در سرنگونی مصدق" مشخص شد که "ترکیب شاه-زاهدی، برخوردار از حمایت عوامل محلی و مالی سیا، اقبال خوبی در مورد سرنگون کردن مصدق دارد، به‌ویژه اگر این ترکیب

<sup>23</sup> . C. M. Woodhouse, *Something Ventured*, London, Granada, 1982, Chapters 8 and 9.

<sup>24</sup> . Anthony Cavendish, *Inside Intelligence: The Relations of an MI6 Officer*, London Harper Collins, 1997, p. 139.

<sup>25</sup> . Anthony Verrier, *Through the Looking Glass: British Foreign Policy in an Age of Illusions*, London, Norton, 1983, also cited in Cavendish, Op. cit., p. 139.

## عملیات آژاکس ۳۰۳

بتواند توده عظیمی از مردم را به خیابان‌ها بکشانند و اگر بخش قابل توجهی از افراد پادگان تهران از فرمان مصدق سرپیچی کنند." دسیسه‌چینان عقیده داشتند که سرلشکر زاهدی "تنها شخصیت ممتازی است که علناً با مصدق مخالفت می‌کند" پس آنها برنامه‌هایی ریختند برای این که هم‌زمان از سه راه برای اجرای این برنامه اقدام کنند: اطمینان یافتن از موافقت شاه، آماده کردن زاهدی و ارتش برای اقدام، و شروع به حمله تبلیغاتی. قرار شد با کمک اشرف، خواهر توأمان شاه، ژنرال نورمن شوارتسکف، اسدالله رشیدیان، کریمت روزولت و سرهنگ حسن اخوی به شاه نزدیک شوند. بنا بر گزارش سری، در فروردین ۱۳۳۲ ناخدا دوم اریک پولارد، وابسته نیروی دریایی امریکا در نهران با سرلشکر زاهدی تماس گرفت. در خرداد ماه، اردشیر زاهدی، به دلیل کارآمد بودن، قابل اعتماد بودن و به دلایل امنیتی، "برای تماس گرفتن با سرلشکر زاهدی" در نظر گرفته شد. بعد از ۳۰ تیر "با سرلشکر زاهدی به صورت مستقیم تماس گرفته می‌شد." بر اساس شرح مفصل گزارش سری در این میان سازمان سیا و اینتلیجنس سرویس (SIS) مأمورانی جدید پیدا کردند یا مأموران پیشین را برای اجرای مأموریت خویش بسیج کردند. این مأموران عبارت بودند از شمار اندکی از افسران، که اکثریت آنها یا بازنشسته شده بودند یا هیچ مقام اجرایی نداشتند، و مشتی از افراد غیرنظامی که از میان آنها دو تن را مؤثرتر از همه دانسته اند - علی جلیلی و فرخ کیوانی - که به طور کلی جز گروهی کوچک از روزنامه‌نگاران کسی آنها را نمی‌شناخت. اسدالله رشیدیان، مأموری که آشنایانی مهم در تمام سطوح داشت، "مأمور" انگلیس‌ها از آب در آمد. اما رابین زینر<sup>۲۶</sup>، که در آن دوره مأمور سازمان جاسوسی انگلستان (MI6) بود و بعدها استاد ادیان شرقی در آکسفورد شد، و برادران رشیدیان را "کنترل" می‌کرد، به این نتیجه رسید که آنها قادر به انجام وظیفه

---

<sup>26</sup> . Robin Zaehner

نیستند و در گزارش خود به وودهاوس و لندن آنها را مأیوس‌کننده خواند. زینر کمی بعد در دیداری با وودهاوس و ایدن تأکید کرد که برادران رشیدیان توانایی هیچ‌گونه اقدام جدی را ندارند.<sup>۲۷</sup> در اینجا، البته، بیشتر شاه و زاهدی مورد توجه ما هستند.

گزارش سری شاه را ذاتاً آدمی ترسو توصیف می‌کند که قادر به تصمیم‌گیری نیست و از ورود به این برنامه سرسختانه خودداری می‌کند. استفن کینزر، یکی از منتقدان شاه و سیاست امریکا، در کتابی جدید که اساس آن بیشتر بر ضد کودتا اثر روزولت است نظری انگلیسی در مورد شاه را تأیید و نقل می‌کند "او از تصمیم گرفتن متنفر است و وقتی هم که تصمیمی می‌گیرد نمی‌توانیم به پایبندی او به آن اطمینان کنیم. او فاقد شهادت اخلاقی است و ترس به آسانی بر او مستولی می‌شود."<sup>۲۸</sup> سپس به طور گذرا اشاره می‌کند که "حتی این هم روشن نبود که آیا شاه اختیار قانونی برکنار کردن [مصدق] را داشت<sup>۲۹</sup> یا نه... زیرا در ایران دموکراتیک نخست وزیران را فقط با اجازه مجلس می‌شد عزل و نصب کرد."<sup>۳۰</sup> البته این اصل مطلب است. قانون اساسی مشروطه به مقام سلطنت و فقط به مقام سلطنت اختیار نصب یا عزل وزرا را می‌دهد (اصل ۴۶، متمم قانون اساسی) و آن مقام را رئیس قوه مجریه (اصل ۲۷، بند ۳) و شریک در قانونگذاری می‌داند (اصل ۲۷، بند ۱). اگر پارلمان (مجلس شورای ملی و مجلس سنا) به وزیر یا هیئت دولت رأی اعتماد ندهد، باعث عزل وی می‌شود؛ ولی اختیار انتصاب نخست وزیر را ندارد. به هر حال، در سال‌های پس از جنگ رویه

<sup>27</sup> . Woodhouse, Op. cit.

<sup>28</sup> . Stephen Kinzer, *All the Sha's Men: An American Coup and the Roots of the Middle East Terror* (Hoboken, NJ, Wiley, 2003), p. 6.

۲۹. همان، ص. ۷.

۳۰. همان، ص. ۲.



## عملیات آژاکس ۳۰۵

جاری برای شاه این بود که پیش از انتصاب نخست وزیر از مجلس بخواهد که نسبت به شخص مورد نظر ابراز تمایل کند. کمی پس از آنکه مصدق دولت خود را تشکیل داد، بسیاری از ایرانی‌ها و غیر ایرانی‌ها از شاه خواستند از اختیار قانونی خود برای برکناری وی استفاده کند. او همواره پاسخ می‌داد که تصور می‌کند تا زمانی که مصدق از رأی اعتماد مجلس برخوردار است قانون حق برکناری وی را به او نمی‌دهد. حتی زمانی که دسیسه‌چینان پیشنهادی به شاه کردند که فکر می‌کردند شاه نتواند آن را رد کند، شاه هم‌چنان بر همین موضع پافشاری کرد. بنا بر گزارش سری، به شاه گفتند که کودتا فارغ از این که او چه تصمیمی بگیرد، رخ می‌دهد؛ اما اگر او همکاری نکند کشور از هم می‌پاشد، دوران خاندان پهلوی احتمالاً به پایان می‌رسد و او مسئول این رخدادها به شمار می‌آید. شاه، در برابر بهت و حیرت دسیسه‌چینان، تسلیم نشد. او دربارهٔ خودش به روزولت گفت که آدمی ماجراجو نیست. او به شوارتسکف گفت او شاه است و هرگاه مقامش به وی اجازه دهد دست به اقدامات لازم می‌زند. "اگر مصدق همه‌پرسی مورد نظرش را اجرا و مجلس را منحل کند، در آن صورت وی به موجب قانون حق برکنار کردن مصدق و جایگزین کردن وی با نخست وزیری دیگر را، به انتخاب خود، خواهد داشت." شاه به ایرانی‌ها هم همین را گفته بود. او به چند تن از نمایندگان مجلس توصیه کرده بود که اگر از آنها درخواست شد استعفا دهند و چند تن از آنها چنین کردند. از هیچ یک از این رخدادها چنین بر نمی‌آید که شاه همان کاری را کرد که دسیسه‌چینان به وی گفتند.

در پاریس به دیدار شاهدخت اشرف رفتند و از او درخواست کمک کردند. در شرح ویلبر، نویسنده گزارش سری، از رخدادها شاهدخت با نامه‌ای خطاب به شاه مبنی بر این که شوارتسکف برای بحث دربارهٔ طرح مورد نظر کمی بعد به

دیدار او می‌رود، به ایران رفت. در شرح ویلبر در ریویرا با اشرف تماس گرفتند. وودهاوس، اشراف‌زاده‌ای انگلیسی که ریاست اینتلیجنس سرویس (MI6) را عهده‌دار بود و نقشی مهم در شکل گرفتن این طرح دارد، می‌گوید اشرف در سوئیس بود.<sup>۳۱</sup> اشرف در *چهره‌ها در آینه*، کتابی که پس از مرگ برادرش در آمریکا نوشت، آنچه را در عمل رخ داد، شرح می‌دهد. در پاریس دوستی که وی را آقای ب. می‌خواند به او تلفن می‌کند، و به اطلاع وی می‌رساند که دو نفر نماینده انگلستان و آمریکا مایل به دیدار او و صحبت دربارهٔ مطلبی بسیار مهم در مورد سرنوشت ایران و شاه هستند. او در پاریس، حوالی بوا دو بولونی<sup>۳۲</sup>، دو بار با آنها دیدار کرد و هر دو بار او را به آپارتمانی در محلهٔ سن کلو<sup>۳۳</sup> بردند. مرد انگلیسی، که به ظاهر مأمور مخفی اینتلیجنس سرویس (MI6) بود و (احتمالاً) نورمن دریشایر<sup>۳۴</sup> نام داشت به او پیشنهاد پرداخت چکی در ازای مأموریت خطرناکی کرد که بنا بود به عهده گیرد. به اشرف بر خورد و این دیدار تقریباً بی‌نتیجه ماند. کمی بعد آن مرد پوزش طلبید و پس از بهبود روابط، اشرف که حامل پاکتی مهر شده بود راهی ایران شد. خجسته هدایت، دوستی قدیمی که اشرف از پاریس با او تماس گرفته بود، در فرودگاه به استقبال او آمد و اشرف بدون انجام تشریفات گمرکی از فرودگاه غیب شد، به مجموعهٔ سلطنتی سعدآباد و به دیدار برادری ناتنی رفت که زنش، هما اعلم، بهترین دوست وی بود.<sup>۳۵</sup> البته ورود او فوری فاش شد و مصدق و شاه دستور دادند کشور را ترک کند. او در این سفر شاه را ندید ولی توانست نامه را توسط کوچک‌ترین برادرش به ملکه

<sup>31</sup> . C. M. Woodhouse, Op. cit.,

ترجمه فارسی این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است:

نظام‌الدین دربندی، *اسرار کودتای ۲۸ مرداد*، تهران، ۱۳۶۴، ص. ۷۵.

<sup>32</sup> . Bois de Boulogne

<sup>33</sup> . St. Cloud

<sup>34</sup> . Norman Darbyshire

<sup>35</sup>. دربارهٔ خجسته هدایت نگاه کنید به مصاحبه با شاهدخت اشرف، مصاحبه‌گر احمد قریشی، پیشین، ص. ۳۵

## عملیات آژاکس ۳۰۷

ثریا برساند و او هم نامه را به شاه تسلیم کرد. همان عصری که اشرف از راه رسیده بود، مصدق شاه را وادار به صدور بیانیه‌ای کرد مبنی بر اینکه بازگشت خواهرش به ایران بدون اجازه وی صورت گرفته و اشرف فوری به پاریس باز می‌گردد. به گفته روزنامه‌های ایران اشرف در روز ۵ مرداد، دو روز پس از ورودش، ایران را ترک کرد.

\*\*\*

نام چند تن امریکایی وابسته به سازمان سیا و بنا به گزارش سری دارای نقشی اساسی در این عملیات در آن گزارش آمده است، فعال‌ترین افراد از میان آنها کریمت روزولت، اریک پولارد، راجر گویران، جوزف گودوین و جرج کارول هستند. روزولت، کسی که مسئولیت اصلی این عملیات را عهده‌دار بود، با شاه و زاهدی، گویران، گودوین و پولارد با زاهدی‌ها (پدر و پسر) و کارول اغلب با مقامات نظامی در تماس بود.

بنا بر گزارش سری، اسدالله رشیدیان در روز ۱۱ مرداد به دیدار شاه رفت تا به اطلاع او برساند که روزولت در تهران و مایل به دیدار با اوست. به گفته کینزر، از غروب روز ۱۱ مرداد، ظاهراً به مدت یک هفته تمام، روزولت و شاه هر نیمه‌شب ملاقات می‌کردند، که با توجه به برقراری حکومت نظامی، بدگمانی‌های مصدق، و جو سیاسی تهران، این دیدارها بسیار غیرمحمتمل به نظر می‌رسد. به ظاهر روزولت هر شب به شاه درمانده مقدار زیادی نهیب می‌زد، هر چند به گفته روزولت فایده‌ای نداشت زیرا حالت روحی شاه به گونه‌ای بود که به نوعی "تردید سرسختانه" رو آورده بود.<sup>۳۶</sup> اما به گفته کینزر، روزولت دست بردار نبود؛

۳۶. شرح روزولت از دیدارهایش با شاه در مراجع زیر:

Roosevelt, Op. cit., pp. 156-157; Kinzer, Op. cit., p. 11.

او همچنان به شرح طرح مورد نظر ادامه می‌داد: "نخست انجام مبارزاتی در مسجدها، مطبوعات و خیابان‌ها از محبوبیت مصدق می‌کاست. دوم، افسران نظامی هوادار سلطنت فرمان عزل را به او ابلاغ می‌کردند. سوم، توده‌های مردم کنترل خیابان‌ها را در دست می‌گرفتند. چهارم، سرلشکر زاهدی پیرومندان در صحنه ظاهر می‌شد و فرمان شاه را در مورد نخست وزیری می‌پذیرفت."<sup>۳۷</sup> قهرمان پیروز می‌شود، دیگر جای تردید نیست، شاه سرانجام تسلیم می‌شود، ولی نه پیش از آنکه روزولت او را در یافتن مخفی‌گاهی یاری دهد: "خانواده سلطنتی در نزدیکی رامسر، واقع در ساحل دریای خزر، کلبه‌ای برای شکار داشتند."<sup>۳۸</sup> کینزر با لحنی ناشایست برای ما شرح می‌دهد که پس از آن شاه بدون چون و چرا به اطلاع روزولت می‌رساند که اگر اوضاع بر وفق مراد نبود "من و ملکه با هواپیما مستقیم به بغداد می‌رویم."<sup>۳۹</sup>

روایت هجوآمیز کینزر از گزارش روزولت پرده از ناهم‌خوانی‌های این قضیه ناخوشایند بر می‌دارد. روزولت تظاهر می‌کند همان روز عصر تلگرامی از آیزنهاور، رئیس جمهور ایالات متحده، دریافت داشته است و در آن آیزنهاور از او خواسته است پیام زیر را به شاه برساند: "برای اعلیحضرت همایونی از خداوندگار قوت آرزو می‌کنم. اگر همکاری خاندان پهلوی با خاندان روزولت قادر به حل این مشکل کوچک نباشد، دیگر امیدی برای هیچ‌جا باقی نمی‌ماند. اطمینان دارم شما این کار را به نتیجه می‌رسانید."<sup>۴۰</sup> از قرار معلوم شاه پس از دریافت این پیام با امضای فرمان‌ها موافقت می‌کند. به گفته کینزر توافق شده بود "صبح روز بعد پیک سازمان سیا آن فرمان‌های بسیار مهم را به کاخ ببرد." شاه،

<sup>37</sup> . Kinzer, Op. cit., p. 10.

<sup>38</sup> . Kizer, ibid, p.11; Roosevelt, Op. cit., p. 168.

<sup>39</sup> . Kinzer, ibid.

<sup>40</sup> . Kinzer, ibid.; Roosevelt, ibid., p. 168.

## عملیات آژاکس ۳۰۹

طبق معمول، پیش از امضای فرمان‌ها، به سفر می‌رود و روزولت و دستیارانش را بد و بیراه گویان بر جا می‌گذارد. اما روزولت قهرمان دست بردار نبود؛ او مصمم بود "جلوی به هم خوردن نقشه‌اش را بگیرد."<sup>۴۱</sup>

آنچه گزارش سری رسماً و روزولت و کینزر به شکل غیررسمی بیان می‌کنند واقعی است آمیخته به تخیل، داستانی است دربارهٔ رخدادی که به وقوع پیوسته و همگان از آن آگاه شده‌اند. داستان مربوط به تلگرام آیزنهاور واهی است. شاه دربارهٔ هر گونه اطلاعاتی که دریافت می‌کرد بسیار دقیق و موشکاف بود، و از آن گونه آدم‌هایی نبود که ادعای دریافت تلگرامی از رئیس جمهور امریکا را بپذیرد بدون آن که خواستار رؤیت آن شود. چرا فرمان‌های ضروری برای اجرای طرح این قدر دیر رسیدند؟ چرا با توجه به این که بنا بود فرمان‌ها در پی تلگرام آیزنهاور برسند، شاه چند دقیقه برای دریافت آنها صبر نکرد؟ چرا شاه باید به روزولت می‌گفت که مستقیم به بغداد می‌رود؟ در آن دوره او به همه، از جمله به شوارتسکف می‌گفت مصدق را تا زمانی که از پشتیبانی مجلس برخوردار باشد، برکنار نمی‌کند. تنها اگر مصدق آن حمایت را از دست می‌داد یا مجلس منحل می‌شد، او را برکنار و نخست وزیری را به انتخاب خود جانشین وی می‌کرد، که در شرایط موجود، آن فرد کسی جز زاهدی نبود. بنا به گزارش سری، "ستاد فرماندهی خواستار آن شد که نمایندگان مخالف مصدق به حفظ سمت خود و بست نشستن در مجلس ترغیب شوند. بهانهٔ آنها این بود که کسانی که از مجلس استعفا نداده‌اند هیئت قانونگذاری مشروع را تشکیل می‌دهند." از سوی دیگر شاه برخی از نمایندگان را به کناره‌گیری تشویق می‌کرد. شاه هرگز تصور نمی‌کرد که مصدق به فرمان او اعتنا نکند؛ او تا حدودی از تکرار رخداد

---

<sup>41</sup> . Kinzer, *ibid.*, p. 12.

## ۳۱۰ زندگی و زمانه شاه

"۳۰ تیر" می‌هراسید، یعنی رخدادهای تابستان سال ۱۳۳۱ و زمانی که مردم برای ابقای مصدق پس از استعفای وی قیام کردند.

\*\*\*

در گزارش سری آمده است که تا اوائل مرداد مرکز در تماس مستقیم با سرلشکر زاهدی بود که در روز ۳۰ تیر (در واقع ۲۹ تیر) از تحصن در مجلس دست کشیده بود. راجر گویران و جوزف گودوین چند بار با او به گفتگو نشسته و به این نتیجه رسیده بودند که او سست و راحت طلب است. اردشیر زاهدی (که از این پس برای متمایز کردن وی از پدرش او را اردشیر می‌نامیم) می‌گوید پدرش هرگز با فردی غیر ایرانی تماس نگرفته است: "این را می‌دانم زیرا امکان نداشت در این دوره فردی خارجی بدون اطلاع من با او ملاقات کرده باشد." سرلشکر زاهدی مصاحبت خارجی‌ها را دوست نداشت زیرا جز اندکی روسی و ترکی به هیچ زبان خارجی دیگری سخن نمی‌گفت. در گذشته او دعوت سفارت‌های خارجی را نمی‌پذیرفت. یک بار پس از جنگ، در زمانی که مقامات بریتانیا او را آزاد کرده بودند، بولارد، سفیر انگلستان او را به سفارت این کشور دعوت کرده بود، ولی او نپذیرفته بود. زمانی هم که در دولت مصدق وزیر کشور بود، به یک میهمانی در سفارت ایالات متحده دعوت شده بود که به افتخار اورل هریمن بر پا بود، که در آن حضور یافت. به گفته اردشیر این نخستین و آخرین بار بود که وی به سفارت امریکا رفت.<sup>۴۲</sup>

ولی اردشیر به این دلیل که تا اواخر پاییز ۱۳۳۱ در اصل چهار خدمت می‌کرد امریکایی‌های زیادی را می‌شناخت، در همان زمان بود که مصدق از وارن،

---

۴۲. بنیاد مطالعات تاریخ شفاهی ایران، مصاحبه با اردشیر زاهدی، مصاحبه‌گر غلام رضا افخمی، مونترو، ۵ ژوئیه ۲۰۰۱، نوار ۲، روی الف.

## عملیات آژاکس ۳۱۱

رئیس اصل چهار، درخواست کرد اردشیر را به دلیل فعالیت‌های ضد دولتی پدرش، از آن سازمان اخراج کند.<sup>۴۳</sup> وارن با اکراه این کار را کرد. او برای اردشیر احترام زیادی قائل بود: "اردشیر مردی بلندبالا و زیبا و از میان آشنایانم از جمله افراد نادری بود که هیچ گونه ترسی به دل راه نمی‌داد. بی‌پروایی او از سر بی‌عقلی نبود، فقط هر گاه تصور می‌کرد موضوع مهمی در کار است و لازم است جان خود را به خطر اندازد، بی‌باکانه چنین می‌کرد. وقتی می‌گفت 'لازم است' منظورش این بود که 'به سود ایران است'.<sup>۴۴</sup> وارن ترتیبی داد که به طور غیررسمی ارتباط خود را با اردشیر حفظ کند. اردشیر در اصل چهار با چند تن آشنا شده بود که با سفارت ایالات متحده تماس داشتند، دلیل آشنایی او هیچ ارتباطی با عملیات تی.پی. آژاکس نداشت و اردشیر به کلی از آن عملیات بی‌اطلاع بود. شرح اردشیر از این ماجرا چنین است.<sup>۴۵</sup>

خانواده زاهدی مناسبات نزدیکی با خانواده وریا داشتند، سروان وریا، افسری از روس‌های سفید بود که در دوران خدمت زاهدی در هنگ قزاق تاکتیک‌های نظامی درس می‌داد، و خانم وریا، بانویی سویسی بود که در دوران جنگ و زمانی که زاهدی در اصفهان بود، یعنی پیش از آنکه بریتانیایی‌ها او را دستگیر و به فلسطین تبعید کنند، به اردشیر و هما، خواهرش، فرانسه یاد می‌داد. اردشیر یک بار در خانه دوستی با سروان وریا که سرهنگی به نام گاگارین او را همراهی می‌کرد ملاقات کرده بود، گاگارین افسر امریکایی بلندبالا و خوش‌سیمایی روسی تبار بود، که در این زمان وابسته نظامی سفارت ایالات

<sup>43</sup> . William Warne, *Mission for Peace: Point 4 in Iran*, Bethesda, MD. IBEX. 1999 (1956) pp. 116-117.

<sup>44</sup> . *ibid.*, p. 41.

<sup>45</sup> . مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین، نوار ۲، روی الف و ب.

## ۳۱۲ زندگی و زمانه شاه

متحده در تهران بود. گاگارین عاشق اسب بود و اردشیر از او دعوت می کرد که همراه وی به سواری برود. گاگارین باعث آشنایی اردشیر با افسر امریکایی دیگری به نام ناخدا یکم اریک پولارد شد. در میهمانی هایی که اردشیر در خانه پدرش در تهران یا حصارک می داد، امریکایی ها با دیگران می جوشیدند.

چند روز پس از ۹ اسفند ۱۳۳۱ (۲۸ فوریه ۱۹۵۳)، روزی که گروه هایی از مردم با تجمع در برابر کاخ شاه، او را از ترک کردن ایران منصرف کردند، اردشیر با یوسف مازندی، رئیس نمایندگی آسوشیتد پرس در تهران و از هواداران پدرش، ملاقات کرد. در آنجا به اریک پولارد برخورد که داشت خانه مازندی را ترک می کرد. اردشیر در مورد فشار ایالات متحده در مورد خروج شاه از ایران خرده گرفت. پولارد به شدت اعتراض کرد و اظهار داشت خودش و دیگر امریکایی ها نگران اوضاع هستند. این نخستین باری بود که اردشیر درباره سیاست ایران با یک نفر امریکایی سخن گفته بود.

سرانجام اردشیر ناچار شد خود را مخفی کند، از این خانه به آن خانه می رفت، ولی اغلب با دوستان و هوادارانش دیدار می کرد. یکبار که در خانه مهدی میراشرفی (سردبیر روزنامه ضد مصدقی آتش) پنهان شده بود، در حضور نصرت الله معینیان (بعدها رئیس دفتر مخصوص شاه) و سر لشکر عباس گرزن (رئیس سابق ستاد ارتش) با پولارد تماس گرفت و گفت مایل است درباره رخدادهای ایران با او گفتگو کند. پولارد تلاش کرد ترتیب دیدار اردشیر را با دو نفر که از نظر پولارد مناسب بودند، بدهد ولی چون این کار عملی نشد پذیرفت خودش با اردشیر به گفتگو بنشیند. در آن دیدار اردشیر به پولارد گفت "ما مایلیم ایالات متحده در ستیزه های داخلی ما بی طرف بماند. هندرسن، سفیر ایالات



## عملیات آژاکس ۳۱۳

متحده، هر بار که مصدق به او نیاز دارد به دیدارش می‌رود تا به مجلس بفهماند که ایالات متحده از او حمایت می‌کند. در این شرایط بحرانی شما چه حقی دارید که از یک طرف حمایت کنید؟ اگر به دموکراسی اعتقاد دارید، چه توجیهی برای حکم دولت در مورد بازداشت پدر من فقط به این دلیل که نامزد نخست‌وزیری است، دارید؟ این چه نوع حمایت کردن از دموکراسی است؟ این کار بی‌تردید مغایر با اصولی است که در مورد باورهای ایالات متحده به من آموخته‌اند.<sup>۴۶</sup>

پولارد به اردشیر توصیه کرد با جوزف گودوین حرف بزند، که به گفته پولارد، به گویران در امور ایران کمک می‌کرد. گویران "مدتی بود که در ایران به سر می‌برد و از دوستان سپهد رزم‌آرا بود." اردشیر با او آشنا بود و در دوره‌ای که در اصل چهار کار می‌کرد یکبار به خانه او دعوت شده بود. پولارد نشانی خانه را به اردشیر داد، این خانه در خیابانی نزدیک تجریش و در همسایگی سرتیپ مظفر مالک، رئیس ژاندارمری، بود. از نظر اردشیر این مجاورت تا حدودی دلگرم‌کننده بود. او به گودوین، که بعدها فهمید رئیس پایگاه سیا در سفارت است، همان چیزهایی را گفت که پیش از آن با پولارد در میان گذاشته بود ولی فقط پاسخی بی‌ربط درباره سیاست خارجی امریکا دریافت کرد: حمایت از دموکراسی و عدم دخالت در امور کشورهای دیگر. این آخرین تماس اردشیر با امریکایی‌ها بود.<sup>۴۷</sup>

\*\*\*

---

۴۶. همان.

۴۷. همان.

خانواده زاهدی با دربار سلطنتی در تماس بودند، در آغاز حسین علا، وزیر دربار و دوست خوب و مورد اعتماد آنها، این تماس را برقرار کرد و سپس ابوالقاسم امینی که در روز ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، تحت فشار مصدق، جانشین او شد. علا چند بار در خانه رضا کی نژاد در قلعهک با سرلشکر زاهدی ملاقات کرد. کی نژاد از دوستان قدیمی و خانه‌اش مکانی امن بود که سرلشکر زاهدی در آنجا با دیگر مقامات غیرنظامی و سران نظامی، از جمله احمد و شوق، جانشین وزیر جنگ در دولت مصدق و وزیر جنگ در ادوار بعد، هم‌پیمانان پیشین مصدق - آیت‌الله کاشانی، حسین مکی، مظفر بقایی، عبدالقدیر آزاد، عمید نوری، ابوالحسن حائری‌زاده، و همین‌طور افراد دیگری که هرگز به مصدق وابسته نبودند، ملاقات می‌کرد. اغلب آنها جزو آن گروه از نمایندگان مجلس بودند که حاضر نشده بودند استعفا بدهند. برخی از آنها بی‌پرده از مصدق انتقاد می‌کردند. برای مثال حائری‌زاده، که از پایه‌گذاران اولیه جبهه ملی بود، در روز ۱۸ مرداد تلگرامی به سازمان ملل فرستاد و در آن مصدق را فردی ناامید که علیه قانون قیام کرده است و هر گونه اقدام او برای ملت ایران الزام‌آور نخواهد بود.<sup>۴۸</sup> کاشانی در مورد همه‌پرسی به مصدق هشدار داده و سوگند یاد کرده بود که اگر او اقدامی بر ضد شاه کند به جنگ او می‌رود. اغلب آنها شاه را تشویق کرده بودند که مصدق را برکنار کند. هر یک از این افراد حلقه‌ای از یارانی داشت که به هنگام نیاز آنها را فرا می‌خواند.

دوستان زاهدی - یارافشار، شاهرخ‌شاهی، سرتیپ قرنی، سرتیپ فرزندگان، سرتیپ گیلان‌شاه و چند هوادار نظامی و غیرنظامی دیگر از جمله سردار فاخر حکمت، مهدی پیراسته، خسرو و امیراصلان افشار، رضا افشار، رئیس هواپیمایی

۴۸. عزت‌الله همایون‌فر، از سپاهگیری تا سیاستمداری، ژنو، Anbus، ۱۹۹۷، ص. ۲۴۳

## عملیات آژاکس ۳۱۵

کشوری، و دیگران- در جاهایی که از پیش در نظر گرفته شد بود با اردشیر ملاقات کردند تا دربارهٔ اوضاع سیاسی گفتگو کنند. در روز ۱۹ مرداد، روز برگزاری همه‌پرسی در شهرستان‌ها، اردشیر در حال گفتگو با چند تن از هواداران پدرش در باغ‌وحش تهران بود که یارافشار با این اخبار سر رسید که شاه او را احضار کرده است و پدرش عازم کاخ سعدآباد است. پیش از آنکه اردشیر به کاخ برسد شاه به سرلشکر زاهدی گفته بود که با منحل شدن مجلس او تصمیم دارد مصدق را برکنار و او را به سمت نخست وزیری منصوب کند. شاه به اردشیر هم گفت: "مسئولیت خطیر حمایت از پدرتان بر دوش شماست... خیلی مراقب باشید چون تمام کسانی که با آنها ملاقات می‌کنید قابل اعتماد نیستند و اگر اشتباه کنید احتمالاً بازداشت می‌شوید." پس از آن شاه به اردشیر گفت یکی از آجودان‌های وی به نام سرهنگ حسن اخوی و همچنین سرتیپ هدایت گیلان‌شاه با او در تماس هستند و او باید زمان و مکان ملاقات آنها با پدرش را تعیین کند. این دیدار زاهدی‌ها را مطمئن کرد که صبر و تحمل شاه سر آمده و آمادهٔ اقدام است.

روز ۲۰ مرداد شاه عازم استراحتگاه تابستانی خود در کلاردشت شد. در روز ۲۲ مرداد مصدق نتیجهٔ همه‌پرسی را به او اعلام کرد و از او خواست فرمان انحلال مجلس را صادر کند. شاه پاسخ نداد. همان روز شاه از کلاردشت به رامسر رفت و در آنجا دو فرمان را امضا کرد -یکی برای برکناری مصدق و دیگری برای انتصاب سرلشکر زاهدی به سمت نخست وزیری. شاه که از تاریخ دقیق تسلیم فرمان‌ها اطلاع نداشت، در محل درج تاریخ روز آن را خالی گذاشت تا سرلشکر زاهدی به صلاحدید خود آن را پر کند. او به سرهنگ نعمت الله نصیری، فرماندهٔ گارد، دستور داد فرمان‌ها را به زاهدی برساند.

اردشیر قرار گذاشته بود نصیری را، که حامل فرمان‌های شاه بود، در نزدیکی پمپ بنزینی ببیند که بعدها فهمید روبروی خانه سرتیپ سطوتی، پدر زن حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، واقع شده بود. نصیری با لباس غیرنظامی و در حالی که نیم‌تنه‌ای به رنگ قهوه‌ی روشن به بر داشت به محل آمد. اردشیر او را به مخفی‌گاه پدرش برد. در آنجا تصمیم بر آن شد که نصیری در غروب روز ۲۴ مرداد فرمان را به مصدق تسلیم کند، زیرا جلسه هیئت دولت عصرهای شنبه در اقامتگاه مصدق در خیابان کاخ تشکیل می‌شد و این جلسه گاهی تا نیمه شب به درازا می‌کشید. قرار بر این شد که سرتیپ محمد دفتری، که آن موقع فرمانده گارد گمرک بود، پس از تسلیم فرمان به مصدق، سرلشکر زاهدی را تا دفتر جدیدش همراهی کند. (جالب اینجاست که در روز ۲۸ مرداد و در گیر و دار تظاهراتی که به هواداری از شاه می‌شد، مصدق دفتری را، که خویش وی بود، به سمت ریاست پلیس و فرماندار نظامی منصوب کرد).

به هر حال همکاران مصدق را قانع کردند که فرمان شاه را نپذیرد. رخدادهای غروب روز ۲۴ مرداد به این دلیل مبهم مانده است که هیچ یک از افراد دخیل دو جناح در موقعیتی نبود که همه چیز را بدانند. اما برخی گرایش‌ها به هم نزدیک هستند. از نظر شاه، زاهدی و نصیری قیام مردمی در هواداری از مصدق در تیر ماه ۱۳۳۱ مبنای داوری، تصمیم‌گیری و گزینش آنها بود. چه بسا مبنای تصمیم‌گیری مصدق هم همان بود. در گذشته شاه هرگز با خواسته‌های مصدق مخالفت نکرده بود و بنابراین دلیلی نداشت که مصدق انتظار برکنار شدن خود را داشته باشد. زمانی که غلامحسین صدیقی، وزیر کشور مصدق، به او هشدار داد که در نبود مجلس امکان دارد شاه او را برکنار کند، پاسخ مصدق به

## عملیات آژاکس ۳۱۷

صورت امری بدیهی این بود که "جرأتش را ندارد"<sup>۴۹</sup>. نخستین واکنش مصدق در برابر فرمان شاه این بود که همان کاری را بکند که در تیر ماه سال گذشته کرده بود - فرمان را بپذیرد و به مردم توسط جوید که باور داشت به هواداری از او به پا خواهند خاست. او از بشیر فرهمند، رئیس تبلیغات خود، خواست برای ضبط آخرین پیام وی به مردم حاضر شود. "ضبط صوتی را به خانه دکتر مصدق بردم و پیام او را ضبط کردم تا صبح روز بعد از رادیو پخش شود. در این پیام مصدق برکناری خود را پذیرفت و از مردم خواست زمام سرنوشت خود را به دست گیرند."<sup>۵۰</sup> به گفته بشیر فرهمند، در این زمان حسین فاطمی، حق شناس، زیرک زاده، شایگان و یکی دو نفر دیگر سر رسیدند. مصدق به اطلاع آنها رساند که برکنار شده است و پیامی را خطاب به مردم ایران ضبط کرده است تا فردا صبح اول وقت پخش شود. فاطمی با قاطعیت اعتراض کرد و اظهار داشت که مصدق نخست وزیر قانونی است و هیچ کس حق برکنار کردن وی را ندارد. این بحث مدتی ادامه یافت و سرانجام همه موضع فاطمی را پذیرفتند. به فرهمند دستور دادند "صبح سحر در رادیو اعلام کند که دولت کودتائی را ختنی و دست اندرکاران آن را دستگیر کرده است."<sup>۵۱</sup> هیچ اشاره‌ای به فرمان شاه نشد.

\*\*\*

---

<sup>49</sup> . Homa Katouzian, *Mussadegh and the Struggle for Power in Iran*, London and New York, I.B. Tauris, 1999 (1990), p. 187.

ترجمه فارسی این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است:

هما کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، تهران، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۱. ص. ۳۴۰

<sup>50</sup> مصاحبه با بشیر فرهمند، مصاحبه‌گر احمد انوری، ۱۳۵۸ به نقل از: نور محمد عسگری، شاه، مصدق، سپهبد

زاهدی، (استکهلم، آرش، ۲۰۰۰)، ص. ۱۰۷.

زاهدی‌ها برای ملاقات با سرتیپ دفتری ار خانه حسن کاشانیان، واقع در خیابان پسیان، که در آنجا مخفی شده بودند، به سوی وعده گاهی راه افتادند که بنا بود از آنجا به همراه جیپ‌هایی که برای محافظت آنها را همراهی می‌کردند، عازم دفتر نخست وزیری شوند. ولی جیبی در میان نبود، فقط تیمسار گیلان‌شاه سر رسید و به اطلاع آنها رساند که نقشه مطابق انتظار اجرا نشده است. زاهدی‌ها به خانه کاشانیان بازگشتند و از آنجا بلافاصله به مخفی‌گاهی جدید واقع در تپه‌های امانیه رفتند و صبح روز بعد هم از آنجا به خانه‌ای در حشمت‌الدوله رفتند که متعلق به احمد فرامرزی، دوست دیگرشان، بود. در این جا سرلشکر زاهدی به اردشیر دستور داد که هر چه زودتر فرمان‌ها را عکس برداری و تکثیر کند. اردشیر فرمان‌ها را برای تکثیر به عکاسی ساکو، واقع در میدان فردوسی، برد.<sup>۵۲</sup>

یکشنبه صبح که شاه گزارش رخدادها را شنید، به روایت روزولت، همان گونه که پیش از این گفته بود، تصمیم گرفت کشور را به مقصد بغداد ترک کند. اما آنچه در واقع رخ داد باور کردن روایت روزولت را دشوار می‌کند. چهار شبی که او با دوستانش در کلاردشت، استراحتگاه تابستانی خاندان سلطنتی، گذرانده بود. هیچ یک از آن دوستان خبر نداشتند که اتفاق مهمی در شرف وقوع است یا از حالت روحی شاه یا ملکه شکی هم در این مورد نکردند.<sup>۵۳</sup> کلاردشت برای فرار فوری مکانی مناسب نبود. فرودگاه صحرایی آن مناسب هوایمایی نبود که بتواند فاصله سواحل خزر تا بغداد را طی کند. زوج سلطنتی مانند دو نفر همراه خود -ابوالفتح آتابای، دوست قدیمی شاه و رئیس امور خانگی دربار، و سرگرد

۵۲. مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین.

۵۳. مصاحبه با مجید اعلم، پیشین؛ مصاحبه با یحیی عدل، پیشین.

## عملیات آژاکس ۳۱۹

محمد خاتمی، خلبان مخصوص شاه، بدون پول، غذا و لباس کشور را ترک کردند. این چهار مسافر لازم بود نخست به رامسر بروند که هواپیمای شاه در آنجا نگهداری می‌شد. عراق از قضا بر سر راه اروپا بود و حکومتی سلطنتی داشت که حتی با وجود اعتراض دولت ایران باز هم به احتمال زیاد خاندان سلطنتی را می‌پذیرفت. با توجه به تمام این مطالب بعید به نظر می‌رسد که شاه به روزولت گفته باشد که به بغداد می‌رود، به‌ویژه که هیچ برنامه‌ای برای چنین سفری ریخته نشده بود.

در همان یکشنبه، در خانه احمد فرامرزی واقع در خیابان حشمت الدوله، جلسه‌ای با حضور هواداران زاهدی از جمله فرامرزی‌ها، افشارها، پورسرتیپ و میراشرفی تشکیل شد. خبر خروج شاه از کشور در صبح همان روز همه را دچار نومیدی شدید کرده بود. اردشیر به یاد می‌آورد که "ناگهان آقای هدا، از آذربایجانی‌های ملی‌گرا، مشتش را محکم روی میز کوفت و با لهجه آذری به صدای بلند گفت: 'به خدا قسم، مرگ بهتر از عقب‌نشینی است.'" این جوشش احساسات هدا روحیه همه را تقویت کرد. قرار بر این شد که فرمان‌ها را در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی بگذارند. مسئله این بود که چگونه؟ اردشیر نوشت "در نظر من تنها محل امن دفتر دکتر سعید حکمت بود. من مستقیم به آنجا رفتم. حکمت به پارک هتل تلفن زد که مرکز تجمع اغلب خبرنگاران خارجی بود. من توانستم با یوسف مازندی، رئیس آسوشیتد پرس، که به او اعتماد داشتم حرف بزنم. از او خواستم برای مصاحبه نزد من بیاید و او هم موافقت کرد دیگر نمایندگان مطبوعات را خبر کند. یارافشار داوطلب شد خبرنگاران را با اتومبیل به بالای تپه‌های ولنجک ببرد و بنا شد من در آنجا منتظر آنها باشم. خبرنگاران انتظار دیدن سرلشکر زاهدی را داشتند؛ به آنها توضیح دادم

## ۳۲۰ زندگی و زمانه شاه

که او نمی‌تواند در انظار دیده شود، ولی من آمده‌ام که پیام او را به شما برسانم.<sup>۵۴</sup> اردشیر نسخه‌های تکثیرشده فرمان را بین خبرنگاران توزیع و آنچه را رخ داده بود، توضیح داد. خبرنگاران پرسش‌هایی در مورد مخفی‌گاه پدرش مطرح کردند که البته او نمی‌توانست آن را برملا کند. اردشیر مطالب زیر را به نیابت از سرلشکر زاهدی بیان کرد:

ایران کشوری مشروطه است. قانون اساسی به شاه اختیار عزل و نصب نخست وزیر را می‌دهد. این اختیار ویژه او مخصوصاً در این زمان است که دکتر مصدق مجلس شورای ملی و مجلس سنا را منحل کرده است. شاه از قدرت قانونی خود برای برکناری مصدق و انتصاب سرلشکر زاهدی به سمت نخست وزیر استفاده کرده است. بنابراین، سرلشکر زاهدی از عصر روز ۲۴ مرداد نخست وزیر ایران بوده است. در نتیجه، دکتر مصدق دیگر نخست وزیر نیست. سرپیچی وی از پذیرش فرمان شاه و پافشاری وی در صدور فرمان‌های مخالف قانون باعث شده دیگر قانون شامل حالش نشود و یاغی به حساب آید. شیوه اقدام او را می‌توانیم کودتایی علیه قانون اساسی و علیه حکومت سلطنتی مشروطه تعبیر کنیم.<sup>۵۵</sup>

اخبار مربوط به این جلسه در تمام دنیا منتشر شد. روزنامه اطلاعات همان روز عصر فرمان‌ها را چاپ کرد، و اخبار را به منابع خارجی نسبت داد. ایالات متحده هم اخبار را از راه مطبوعات و گزارش‌های رسمی سفارت دریافت کرد. اخبار دریافت شده از روزولت و همکارانش ناچیز بود؛ آنها اطلاعات زیادی درباره این رخدادها نداشتند. دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده به آنها گفتند از ایران خارج شوند. در روزهای یکشنبه، دوشنبه و سه‌شنبه خیابان‌ها در قرق حزب توده و تک و توکی از افراد جبهه ملی بود. روز یکشنبه دولت، بدون اشاره

---

۵۴. اردشیر زاهدی، "پنج روز بحرانی"، *اطلاعات ماهانه*، شهریور ۱۳۳۶.

۵۵. همان.



## عملیات آژاکس ۳۲۱

به فرمان‌های شاه، اعلام کرد کودتایی را خنثی کرده است. شماری چند از افسران ارتش و نمایندگان مجلس دستگیر شدند و تعداد بسیاری از افسران پلیس به اجبار بازنشسته شدند. گارد سلطنتی خلع سلاح شد. فرماندار نظامی سرلشکر زاهدی را احضار کرد و برای دستگیری وی جایزه‌ای تعیین شد. فاطمی، وزیر امور خارجه، به سفیران ایران در کشورهای خارجی دستور داد حق پذیرفتن "شاه مخلوع" را ندارند. افراد حزب توده مجسمه‌های شاه و پدرش را در تهران و شهرهای دیگر به زیر کشیدند، نام خیابان‌ها را عوض کردند، و خواستار پایان حکومت سلطنتی شدند. در تظاهراتی گسترده در برابر مجلس، فاطمی و شایگان خواستار الغای حکومت سلطنتی و برقراری جمهوری شدند. روز دوشنبه مصدق دستور داد نام شاه از دعای صبحگاهی پادگان‌های ارتش در سراسر کشور حذف شود. تعداد کمی این فرمان را اجرا کردند. روز سه‌شنبه، روزنامه‌های حزب توده خواستار برقراری جمهوری دموکراتیک خلق شدند. هندرسن، سفیر امریکا، که تازه از اروپا بازگشته بود با مصدق دیدار کرد و به او گفت که ایالات متحده بسیار نگران نفوذ حزب توده و آینده ایران است. بعد از ظهر، مصدق، که خود نیز نگران شده بود، به سرتپ دفتر، فرماندار نظامی که همان روز وی را به این سمت منصوب کرده بود، دستور داد جلوی افراد حزب توده را در خیابان‌ها بگیرد. عصر آن روز، افراد پلیس و ارتش، در حالی که فریاد جاوید شاه می‌کشیدند، توده‌ای‌ها را کتک زدند. زاهدی به آخرین مخفی‌گاه خود، خانه سیف‌السلطنه افشار در حشمت‌الدوله، رفت. روز چهارشنبه، افراد حزب توده کنار کشیدند و خیابان‌ها سراسر در اشغال نیروهای مخالف مصدق بود.

پیروزی نیروهای سلطنت طلب در همه جا غیرمنتظره بود، و باعث شگفتی سیا و کی.جی.بی. شد. گزارش سری می‌گوید انتشار اخبار مربوط به "پیروزی

کودتا" با توجه به تأثر باقی مانده از روز قبل، "شوخی بی‌مزه‌ای به نظر می‌آمد." در سراسر آن روز، مقامات واشنگتن اغلب اطلاعات مورد نظر خود را از سرویس‌های خبری، و تنها دو تلگرام از پایگاه خود دریافت کردند. در گزارش سری آمده است که روزولت بعدها توضیح داد که اگر به ستادهای فرماندهی خود می‌گفت که جریان از چه قرار است "مقامات لندن و واشنگتن ممکن بود تصور کنند که او دیوانه شده است و فوری دستور می‌دادند کارها را متوقف کند." به احتمال زیاد روزولت حرف زیادی برای گفتن نداشت. با وجود این سازمان سیا تمام امتیازات این عملیات را در چشم دولت امریکا به حساب خود گذاشت.

\*\*\*

روزولت و کینزر در مورد رخدادهای چهارشنبه ۲۸ مرداد، روزی که دولت مصدق سقوط کرد، بویژه خیالبافند. کینزر می‌نویسد:

پس از آنکه روزولت از شروع حمله باخبر شد، تصمیم گرفت سرلشکر زاهدی را از مخفی‌گاهی که به مدت دو روز در آن مانده بود بیرون بیاورد. روزولت سرتیپ گیلان‌شاه را، که او هم مانند زاهدی در یکی از خانه‌های امن سیا پنهان شده و در انتظار دستور بود، فراخواند. روزولت از تیمسار خواست تانکی پیدا کند و آن را به مخفی‌گاه زاهدی ببرد. او نشانی را با عجله روی تکه کاغذی نوشت و خودش عازم آنجا شد.

وقتی روزولت سر رسید، زاهدی با زیرپیراهن در زیرزمین نشسته بود. او از شنیدن این که زمان اقدام وی فرا رسیده است، هیجان‌زده شد. وقتی داشت دکمهٔ اونیفورم نظامی‌اش را می‌بست، سر و صدایی از بیرون شنیده شد. سرتیپ گیلان‌شاه با دو تانک و جمعیتی انبوه که ابراز احساسات می‌کردند، از راه رسیده بود.

در سال‌های بعد، شاید به دلیل شهرت پدربزرگ روزولت به ماجراجویی، این روایت قوت گرفت که روزولت پیروزمندانه روی تانکی که غرش کنان خیابان‌های تهران

## عملیات آژاکس ۳۲۳

را طی می‌کرد، نشسته و پیشاپیش همه به سوی خانهٔ مصدق می‌رفت. در واقع روزولت به محض شنیدن صدای جمعیت همراه سرتیپ گیلان‌شاه متوجه شد که نباید با زاهدی دیده شود. تا در زیرزمین باز شد، او با پرشی خود را در تورفتگی کوچک پشت بخاری دیواری پنهان کرد.<sup>۵۶</sup>

حماسهٔ امریکائی در اینجا به پایان نمی‌رسد. بنا بود "پیش از صحبت زاهدی با ملت از رادیو مارش نظامی پخش شود" یکی از مأموران روزولت از کتابخانهٔ سفارت صفحهٔ گرامافون مارش ماندی با خود آورده بود. با نزدیک شدن زاهدی به ایستگاه رادیو یکی از کارمندان فنی نخستین آهنگ را پخش کرد. همه با حیرت متوجه شدند که "آن آهنگ سرود ملی امریکاست."<sup>۵۷</sup> در این هنگامه، "تقریباً هم‌زمان با به آتش کشیده شدن خانهٔ مصدق، اتومبیلی دم در بزرگ سفارت امریکا توقف کرد. راننده تند تند بوق می‌زد و روزولت با عجله بیرون رفت تا ببیند چه کسی آمده است. اردشیر زاهدی بود."<sup>۵۸</sup> به گفتهٔ کینزر اردشیر برای ادای احترام نزد روزولت رفته بود ولی روزولت که فردی به تمام معنا آقامنش بود از او خواست خبرهای خوب را شخصاً به هندرسن بدهد و آن سه نفر پیش از آنکه اردشیر روزولت را به باشگاه افسران ببرد یک بطر شامپانی نوشیدند. در باشگاه افسران روزولت، که پیش از آن برای این که او را در حضور زاهدی نبینند به پشت بخاری دیواری پریده بود، اینک، در برابر افراد بی‌شماری که سرلشکر زاهدی را احاطه کرده بودند، سخنرانی پرشوری به سبک مارک آنتونی می‌کند: "دوستان، ایرانیان، هم‌میهنان، به من گوش گیرید." و با بزرگواری به ایرانیان می‌گوید که فقط سپاس آنها را می‌پذیرد و اجازه می‌دهد نخست وزیر

<sup>56</sup> . Kinzer, Op. cit., p. 183; Roosevelt Op. cit., pp. 193-194.

۵۷. همان. صص. ۱۸۴-۱۸۳.

۵۸. همان. ص. ۱۸۶.

جدید و یارانش به او تبریک بگویند و پیروزی را جشن بگیرند.<sup>۵۹</sup> کینزر می‌نویسد در این هنگامه، مصدق "با خونسردی تمام در اتاق خوابش نشسته بود."<sup>۶۰</sup> کینزر نقل می‌کند که او به علی‌رضا صاحب گفت: "اگر بناست اتفاقی بیفتد، اگر بناست کودتا شود، تصور می‌کنم بهتر است در این اتاق بمانم و در همین اتاق بمیرم."<sup>۶۱</sup> ولی آن روز صاحب اصلاً در اتاق مصدق نبود.

\*\*\*

غلامحسین صدیقی، وزیر کشور و استاد دانشگاهی که در این زمان مسئولیت سیاست و امنیت داخلی را عهده‌دار بود، اگر اجرای آن همه‌پرسی اشتباه را نپذیرفته بود، با ارزش‌ترین و مورد وثوق‌ترین همکار مصدق به شمار می‌رفت. در آغاز مصدق از محمد سروری، رئیس دیوان عالی کشور، در خواست نظارت بر این سیاه‌بازی را کرده بود. سروری که قاضی تیزهوش و سیاستمداری تیزبین بود، این کار را نپذیرفت و زمانی که تحت فشار قرار گرفت تهدید کرد که ترجیح می‌دهد به جای انجام درخواست نخست وزیر از کار کناره گیرد. پس از آن مسئولیت این کار بر دوش صدیقی افتاد.

در ساعت ۶:۳۰ صبح روز ۲۸ مرداد صدیقی به اقامتگاه مصدق واقع در خیابان کاخ فرا خوانده شد. او ساعت ۷ وارد شد. مصدق به او گفت دستور دهد که تمام فرمانداران در محل خدمت خود حاضر باشند تا فوری همه‌پرسی برای تشکیل شورای سلطنتی برگزار شود. صدیقی پیشنهاد کرد که این تصمیم در شورای وزیران که بنا بود همان روز بعد از ظهر تشکیل شود، مورد بحث قرار

---

۵۹. همان. ص. ۱۸۷.

۶۰. همان. ص. ۱۸۴.

۶۱. همان. ص. ۱۸۵.

## عملیات آژاکس ۳۲۵

گیرد و تصویب شود. مصدق اصرار کرد که موضوع فوری است و باید همان روز در مورد آن اقدام شود. صدیقی که همواره زیردستی وفادار بود ساعت ۸ صبح به وزارتخانه رسید و دستور داد تلگرام متناسب با انجام این کار را آماده و ارسال کنند.<sup>۶۲</sup>

حدود ساعت ۹ صبح کارمندی به اطلاع صدیقی رساند که گروهی از مردم را دیده است که در میدان سپه، که فاصله چندانی با وزارتخانه نداشت، فریاد می‌زدند "جاوید شاه" و افراد پلیس سوار بر کامیونی که از آنجا می‌گذشت به نشانه تأیید برای آنها دست تکان می‌داده‌اند. صدیقی سرتیپ نصرالله مدبر، رئیس پلیس را فرا خواند، و مدبر به وی گفت که اطلاعی از این موضوع ندارد. چند دقیقه بعد سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش، به صدیقی تلفن زد و به او گفت مصدق مدبر را برکنار و سرلشکر محمد رضا شاهنده را به مقام ریاست پلیس منصوب کرده است. صدیقی به کارمندانش دستور داد فرمان‌های متناسب با این انتصاب را صادر کنند. کمی بعد به اطلاع وی رساندند که تظاهرات به هواداری از شاه و در مخالفت با مصدق در چند نقطه شهر، از جمله در میدان جلوی وزارت کشور و در بازار، ادامه دارد. او جمعیت را جلوی پنجره اتاقتش می‌دید. او سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی، را فراخواند<sup>۶۳</sup> و گفت: "معنای این اوضاع چیست؟ چرا جلوی آنها را نمی‌گیرید؟" سرهنگ اشرفی در پاسخ گفت

۶۲. غلامحسین صدیقی، آینده، ۱۴: ۵-۳، خرداد ۱۳۶۷.

۶۳. شاید صدیقی در این موقع هول شده بود. بنا بر روزنامه‌های ایران، مصدق روز پیش (۲۷ مرداد) سرهنگ حسین علی اشرفی را که در تاریخ ۳۰ تیر به سمت فرماندار نظامی تهران منصوب کرده بود، از کار برکنار کرده و سرتیپ دفتری را به جای وی گمارده بود. از سوی دیگر، شاید اشرفی هنوز برای نقل و انتقالات در مقر فرماندهی بود. نگاه کنید به روزشمار: ۱: ۴۸۹، ۴۹۱.

که "من نمی‌توانم به سربازان خود اطمینان کنم. عده‌ای را که برای جلوگیری از تظاهرات این دسته‌ها می‌فرستیم با آنها همراه می‌شوند."

در ساعت ۱۱ صبح مصدق صدیقی را فرا خواند و به او گفت: "موضوع را بررسی کرده و تصمیم گرفته‌ام سرتیپ دفتری را که در ستاد فرماندهی پلیس است، به سمت ریاست شهربانی و فرماندار نظامی منصوب کنم." دستورهای ضد و نقیض نخست وزیر صدیقی را گیج و هراسناک کرده بود. کمی بعد از شورای شهر خبر دادند که او باش به ساختمان حمله کرده‌اند ولی سربازانی که برای متوقف کردن آنها اعزام شده‌اند، هیچ اقدامی نمی‌کنند. تا ساعت ۱ جمعیت به سوی وزارت کشور و همچنین به سوی اداره پست و تلگراف هجوم می‌برد. صدیقی با مصدق تماس گرفت و مصرّاً از او خواست تمام نیروهایش را برای دفاع از ایستگاه رادیو (بی سیم)، که در نیمه‌راه شمیران واقع بود، بسیج کند. او گفت: "در اختیار گرفتن رادیو باعث بلوا در شهرستان‌ها می‌شود." مصدق متوجه محتوای این پیام شد و بر این اساس دستوراتی به سرتیپ ریاحی داد. به گفته فرمانده چند تانکی که برای حفاظت از ایستگاه رادیو اعزام شده بودند آن تانک‌ها تا ساعت ۲ به شمال خیابان سعدی رسیده و در آنجا برای بنزین‌گیری در برابر پمپ بنزین توقف کرده بودند.

چند دقیقه پس از ساعت ۱ بعدازظهر صدیقی گفت اتومبیلش را آماده کنند تا به خانه مصدق برود ولی در پاسخ به او گفتند که آوردن اتومبیل جلوی وزارتخانه کار خطرناکی است. از دفتر شهردار اتومبیلی برای او به وزارت بهداری فرستادند که در همسایگی وزارت کشور بود. ساعت ۲:۴۰ بعدازظهر صدیقی توانست عازم مقصد خویش شود. در قسمت ورودی خیابان کاخ با

## عملیات آژاکس ۳۲۷

تانک‌ها و سربازانی مواجه شد و افسران مسئول به او گفتند باید باقی راه را پیاده برود. او چند تانک و کامیون نظامی را دید که "در دو طرف اقامتگاه مصدق" مستقر بودند. چند دقیقه پس از ساعت ۳ بعدازظهر وارد اتاق خصوصی مصدق شد.

اتاق آرام بود و به نظر صدیقی دلگیر آمد، چند تن از همکارانش - از جمله فاطمی، رضوی، شایگان، مهندس معظمی، زیرک‌زاده - روی صندلی‌ها و روی زمین نشسته و در اندیشه بودند. نخست وزیر پرسید: "چه خبر؟" صدیقی در پاسخ گفت: "اوضاع خوب نیست." فاطمی پرسید: "چه باید کرد؟" صدیقی پاسخ داد: "اول از همه باید مرکز رادیو را حفظ کنیم... شهر وضع خوبی ندارد. افسران و سربازان دارند به مردم می‌پیوندند."

کمی بعد آنها از رادیوی اتاق مجاور صدای هیاهو و جنجال شنیدند؛ با عجله از اتاق نخست وزیر رفتند تا رادیو گوش کنند. صدیقی فهمید که ایستگاه رادیو به تصرف مردم در آمده است. "چند دقیقه بعد رادیو شروع به پخش سرود ملی 'شاهنشاه ما زنده بادا' کرد و همچنان بارها و بارها به پخش آن ادامه داد." در این زمان به آنها گفتند حال آقای نخست وزیر به هم خورده است. "همه ما به اتاق او رفتیم، داشت بی‌اختیار و به صدای بلند گریه می‌کرد." سپس تلفن زنگ زد. بلندگوی آن را کار انداختند تا همه صدا را بشنوند. سرتیپ ریاحی بود که از نخست وزیر درخواست می‌کرد از طرف دولت آتش بس اعلام کند. مصدق با لحنی آرام و جدی گفت "اعلام چی؟" ریاحی با صدایی بغض‌آلود گفت: "جناب آقای نخست وزیر مصلحت در این است." "تیمسار فولادوند به خدمت جنابعالی می‌آیند. خواهش می‌کنم قول ایشان را مانند قول مشاوره قابل اعتماد بپذیرید." مصدق و یارانش متوجه شدند که ستاد ارتش هم سقوط کرده است.

چند دقیقه بعد فاطمی به مصدق خبر داد که از خانه اش به او تلفن کرده‌اند. به همسرش خبر مرگ او را داده‌اند و او حالش به هم خورده و در کوما به سر می‌برد؛ باید به خانه برود و مراقب او باشد. او رفت. کمی بعد، دریافتند که خبر ساختگی بوده است.

سرتیپ فولادوند ساعت ۴:۴۰ بعدازظهر وارد شد. او گفت: "طرفین بی‌هدف به روی هم آتش گشوده‌اند و مردم بیهوده کشته می‌شوند. ادامه این خشونت جان همه، از جمله شما، را به خطر می‌اندازد. اعلامیه‌ای در مورد عدم مقاومت صادر کنید." مصدق گفت: "بگذارید ببینند اینجا و مرا بکشند. من همین جا می‌مانم." مهندس رضوی اظهار داشت: "این خانه را بی‌دفاع اعلام می‌کنیم." مصدق پذیرفت. رضوی، زیرک‌زاده و شایگان اعلامیه زیر را آماده کردند:

جناب آقای دکتر مصدق خود را نخست وزیر قانونی می‌دانند، حال که قوای انتظامی از اطاعت خارج شده‌اند، ایشان و خانه ایشان بلادفاع اعلام میشود. از تعرض به خانه معظم له خودداری شود.

چهار تن از افراد حاضر این اعلامیه را امضا و آن را به فولادوند تسلیم کردند. در حدود ساعت ۵ بعدازظهر رضوی ملحفه سفیدی را از روی تخت مصدق برداشت و آن را به سربازان دم در داد تا روی بام خانه برافرازند. اما کمی بعد تغییر عقیده داد و گفت: "احمقانه است که در این خانه بمانیم و کشته شویم. بیایید برویم بیرون. شاید راه نجاتی پیدا کنیم."

آنها از خانه بیرون و به حیاط رفتند. از نردبانی که به دیوار تکیه داشت بالا رفته و به خانه مجاور رسیدند و همین طور خانه به خانه رفتند تا این که



## عملیات آژاکس ۳۲۹

مستخدمان خانه‌ای آنها را شناختند و از آنها دعوت کردند در آنجا بمانند. در ساعت ۵ صبح مصدق، صدیقی، شایگان و مهندس زیرک‌زاده به خانه مادر مهندس معظمی رفتند. در این زمان رادیو اعلام کرد که دکتر مصدق باید خود را تا ۲۴ ساعت آینده به فرماندار نظامی معرفی کند. بنا بر این اطلاعیه، اعلیحضرت همایونی به دولت دستور داده بود که مراقب باشند دکتر مصدق به هیچ وجه صدمه نبیند. معظمی پیشنهاد کرد با جعفر شریف امامی، شوهر خواهرش، تماس بگیرند و از او بخواهند محل دکتر مصدق و آمادگی وی را در مورد تسلیم شدن به دولت به سرلشکر زاهدی اطلاع دهد. صدیقی توصیه کرد مصدق برای تماس گرفتن با زاهدی تا عصر یعنی زمان پایان رسیدن مهلت مقرر صبر کند. همه موافقت کردند زیرا "احتمال ناچیزی وجود داشت که اوضاع تغییر کند و ما دوباره قدرت را به دست گیریم."

ساعت ۵ بعدازظهر زنگ در به صدا در آمد. سه بازرس پلیس می‌خواستند وارد خانه شوند. صدیقی پرسید: "آقایان چه می‌خواهند؟ آیا آمده‌اید ما را بازداشت کنید؟" مردی که جلو ایستاده بود سرش را تکان داد ولی حرفی نزد. صدیقی دوباره پرسید: "آمده اید کدام یک از ما را بازداشت کنید؟" این بار مرد گفت: "همه شما را."

بازرسان پیاده آمده بودند. یکی از آنها رفت تا وسیله نقلیه‌ای بیاورد و چند دقیقه بعد با اتومبیل کوچکی برگشت و چهار زندانی و سه بازرس به سختی خود را درون آن جا دادند. آنها به مقر فرماندهی پلیس رفتند که دفتر فرماندار نظامی وقت، سرتیپ فرهاد دادستان، در آن واقع بود. در ساعت ۶:۱۸ دقیقه بعدازظهر سرلشکر نادر باتمانقلیچ، رئیس جدید ستاد ارتش، که تازه از زندان

آزاد شده بود، وارد شد و زندانیان را تا باشگاه افسران همراهی و محافظت کرد. سرلشکر زاهدی آنجا بود. زندانیان را به اتاق او بردند. صدیقی می‌نویسد:

سرلشکر [زاهدی] در لباس نظامی تابستانی خاکی رنگ، و پیراهن آستین کوتاه و یقه باز، پیش آمد و به آقای دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت: "من متأسفم که شما را در این حال در اینجا می‌بینم. خواهش می‌کنم بفرمایید. نیاز به استراحت دارید. اتاقی را برای شما آماده کرده‌اند." سپس رو به ما کرد و گفت "آقایان، خواهش می‌کنم یک فنجان چای میهمان من باشید، تا بعد." پیش از این که برویم با ما دست داد. تیمسار باتمانقلیچ، سرتیپ فولادوند و سرهنگ ضرغام دکتر مصدق را به طبقه پنجم اتاق ۸، شایگان را به اتاق ۹، معظمی را به اتاق ۷ و مرا به اتاق ۱۰، روبروی اتاق دکتر مصدق هدایت کردند... اتاق‌های ما تلفن داشت. دکتر مصدق مایل بود به خانواده‌اش تلفن کند. تلفنچی خط او را وصل کرد. ساعت ۸ بعدازظهر شام خوردیم و چون خسته بودیم ساعت ۹:۳۰ هر یک به اتاق خود رفتیم.<sup>۶۴</sup>

\*\*\*

ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر روز ۲۸ مرداد تانک‌هایی که به موجب فرمان مصدق باید از ایستگاه رادیو دفاع می‌کردند هنوز برای بنزین‌گیری در برابر پمپ بنزین خیابان سعدی شمالی بودند. آنها به این دلیل ناگزیر به بنزین‌گیری مجدد بودند که مصدق توسط سرتیپ ریاحی و محض احتیاط دستور داده بود تأمین بنزین وسایل نقلیه زرهی فقط محدود به استفاده یک ساعت آنها باشد.<sup>۶۵</sup> جمعیتی از مردم دور صف تانک‌ها گرد آمده بودند و در این باره بحث می‌کردند که چه باید بکنند. آنها به سروان خسروداد، فرمانده تانک، اصرار می‌کردند که باید به طرف اقامتگاه مصدق بروند و پیرمرد را از خانه بیرون بکشند. بحثی بین فرماندهان

۶۴. همان.

۶۵. TPAJAX, the Secret Report, Op. cit.

## عملیات آژاکس ۳۳۱

تانک‌ها در گرفت و سرانجام تصمیم گرفتند باید همان کاری را بکنند که مردم می‌خواهند. خسرو داد گفت: "خوب، مصدق همیشه گفته است ما باید مطابق میل مردم عمل کنیم. روشن است که خواست مردم این است که ما به سوی خانه مصدق برویم. پس ما همین کار را می‌کنیم."<sup>۶۶</sup> صف تانک‌ها به شکل کارناوالی آغاز به حرکت کرد، مردان جوان از تانک‌ها بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند، شعار می‌دادند، می‌دویدند، راه می‌رفتند و حرف می‌زدند. وقتی تانک‌ها به خیابان شاهرضا رسیدند به چپ پیچیدند، به میدان فردوسی رسیدند، به سمت جنوب روانه خیابان فردوسی شدند، سپس به سمت راست پیچیدند و وارد خیابان شاه شدند. در هیچ جا با مخالفت یا مقاومتی روبرو نشدند. ناگهان در میانه راه بین خیابان فردوسی و خیابان کاخ، محل خانه مصدق و کاخ‌های سلطنتی، از پشت بام‌های بخش جنوبی خیابان شلیک آتش به روی آنها گشوده شد و چند تن را به طرزی مرگ‌آور زخمی کرد. صف تانک‌ها متوقف شد. رگبار گلوله هم متوقف شد. فرماندهان تصور کردند شاید بشود با مخالفان مذاکره کرد. ولی کسی نبود که با او مذاکره کنند. صف تانک‌ها دوباره حرکت آغاز کرد. شلیک از بام‌ها دوباره آغاز شد. تانک‌ها آتش گشودند و لبه پشت‌بام‌ها را نشانه گرفتند. آتش مخالف متوقف شد و صف تانک‌ها در محاصره جمعیت باز شروع به پیشروی کرد. دیگر مقاومتی نشد تا این که این صف به چهار راه کاخ رسید. در آنجا واحدهایی که برای دفاع از مصدق مستقر بودند آتش گشودند. بین مردم و تانک‌ها فاصله افتاد، تانک‌ها جلو افتادند و از دو طرف به آنها شلیک می‌شد، ولی نه برای مدتی طولانی. کمی بعد معلوم شد که مصدق و یارانش خانه را ترک کرده‌اند و محافظان مصدق هم دست از مقاومت برداشته‌اند. جمعیت نخست وارد آن خیابان و سپس وارد خانه مصدق شد. برخی از مردم، اما نه همه، خانه را

---

۶۶. چند گفتگو با سرلشکر خسرو داد در فاصله سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷.

غارت کردند و هر چه را نیاز داشتند یا می‌توانستند با خود بردند. این شرم‌آورترین کار آن روز بود.

کینزر به نقل از ریچارد کاتم<sup>۶۷</sup>، که از اعضای عملیات آژاکس در واشنگتن بود، و از روزولت خبر می‌گرفت، می‌گوید: "اوباشی که به سوی شمال تهران راه افتادند و در سرنگونی نقشی تعیین‌کننده داشتند، جمعیتی مزدور بودند." کینزر در ادامه از کاتم نقل می‌کند که: "آنها هیچ گونه ایدئولوژی نداشتند و با دلارهای امریکایی آنها را خریده بودند."<sup>۶۸</sup> در مورد نقش شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ در روز ۲۸ مرداد مطالب زیادی نوشته‌اند. جعفری فردی پرشور و از سرسپردگان شاه بود و حاضر بود همان‌گونه که پیش از این، در زمانی که مصدق و شاه در یک جبهه بودند، به هواداری از مصدق و ملی کردن نفت جنگیده بود، در این برهه از زمان به هواداری از شاه بجنگد. اما اگر هم شعبان جعفری قابلیت در شکل دادن و معنا بخشیدن به جنبش‌های توده مردم در روز ۲۸ مرداد داشت، نمی‌توانست در این زمینه اقدامی بکند، زیرا در زندان به سر می‌برد. کینزر، به پیروی از روزولت و کاتم، او را عاملی مهم در برانگیختن مردم در آن روز می‌داند، هر چند مدعی است که بعدها نقش او را کم اهمیت‌تر جلوه دادند تا آن رخدادها را آبرومندان‌تر جلوه دهند. در لس‌آنجلس با جعفری درباره تجربه‌های زندگی‌اش مصاحبه کردند و نتیجه این مصاحبه اکنون در کتابی از مجموعه تاریخ شفاهی منتشر شده است، و از نظر مردم‌شناسی بسیار ارزشمند است. این کتاب دورنمایی تا به این جا کم شناخته از فرهنگ و محیط اجتماعی جعفری به دست می‌دهد و آشکار می‌سازد مردمی چون او چه برداشتی از دنیا دارند، چگونه خود و دیگران را ارزیابی می‌کنند، و تفسیر آنها از واژه جوانمردی

<sup>67</sup> . Richard Cottam

<sup>68</sup> . Kinzer, Op. cit., p. 180.

## عملیات آژاکس ۳۳۳

چیست. این روایت جذاب است زیرا ریشه در فرهنگی دارد که گرچه بدیع و تا حدودی بیگانه است مقرراتی روشن و مشخص دارد که برای اعضای آن الزام‌آور است. یکی از مقررات آن صداقت است. شرحی که جعفری از روز ۲۸ مرداد می‌دهد، دست کم به خاطر سادگی و صداقت آن، بی‌تردید قابل اعتمادتر از شرح روزولت یا کینزر است - او نمی‌داند چه رخ داده است، زیرا در زندان بوده است.<sup>۶۹</sup>

به معنایی دیگر شاید بتوانیم همین حرف را درباره ادعاهای غلوآمیز مربوط به نقش نیروهای مسلح بزنیم. مهم‌ترین این ادعاها مربوط به نقشی است که می‌گویند سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه، بازی کرده است. تیمور بختیار، تقریباً ۱۰ روز پیش از رخدادهای ۲۸ مرداد به سمت فرماندهی تیپ کرمانشاه منصوب شد. ارتشبد رضا عظیمی، فرمانده نیروی غرب در آن زمان، که تیپ کرمانشاه در ابوابجمعی او بود، نقش بختیار را در این رخدادها انکار می‌کند. "هنوز فرماندهی تیپ به بختیار منتقل نشده بود، و او بی‌تردید نمی‌توانست بدون اجازه مافوقش (ارتشبد عظیمی) آن را به حرکت در آورد." "بعدها این شایعه وجود داشت که بختیار لشکری را به تهران برده است. ولی بختیار که در آن زمان سرهنگ بود، فرماندهی هیچ لشکری در غرب را به عهده نداشت."<sup>۷۰</sup>

\*\*\*

---

۶۹. هما سرشار، شعبان جعفری، بورلی هیلز، کالیفرنیا، ۲۰۰۲، صص. ۱۵۷-۱۵۹.

۷۰. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با ارتشبد رضا عظیمی، مصاحبه‌گر فرخ غفاری، پاریس،

ژوئن ۱۹۹۰، ص. ۴.

شاه روز ۲۵ مرداد به صورت ناشناس وارد فرودگاه بغداد شد و برای بنزین‌گیری اجازه فرود خواست. اجازه صادر شد و هواپیمای شاه فرود آمد و آن را راهنمایی کردند که کنار ساختمان گمرک توقف کند. این درست پیش از بازگشت ملک فیصل از امان بود و گارد او به همراه بسیاری از بلندپایگان برای استقبال به فرودگاه آمده بودند. شاه، با دیدن گارد، با لحنی نیمه شوخی، به آتابای گفت، "شاید به خاطر ما آمده‌اند." آتابای از هواپیما خارج شد و در آنجا اتفاقاً یکی از آجودان‌های ملک عبدالله، ولیعهد عراق، را دید که چند بار شاهزاده را تا تهران همراهی کرده بود. افسر یادشده حیرت کرد و پرسید: "شما اینجا چکار می‌کنید آقای آتابای؟" آتابای در پاسخ گفت: "ما برای زیارت آمده‌ایم. اعلیحضرتین با آقای خاتم در هواپیما هستند." حالا دیگر شاه و ملکه هم پیاده شده بودند. افسر یادشده که یکه خورده بود ناگهان به صدای بلند گفت: "اعلیحضرت! آتابای از او خواست فعلاً آرام باشد و آنها را به اتاقی اختصاصی ببرد. افسر آنها را به اتاقی نزدیک سالن گمرک راهنمایی کرد و مؤدبانه از آنها پرسید آیا به چیزی نیاز دارند؟ هوا گرم و ثریا تشنه بود. آب خواست. افسر برایش کوکا کولا آورد. ثریا بطری را گرفت و از سر آن نوشید. آتابای بعدها گفت: "خیلی دلم گرفت که ملکه‌ای که تا دیروز آن قدر نازپروده بود و از او مراقبت می‌کردند حالا مجبور بود در این برهوت کوکا کولا از سر بطری بنوشد."<sup>۷۱</sup>

در این میان، آجودان ولیعهد به سید خلیل کنا، کفیل وزارت امور خارجه، خبر داد که شاه و ملکه ایران در فرودگاه هستند. وزیر شگفت‌زده، شتابان به

---

۷۱. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با ابوالفتح آتابای، مصاحبه‌گر احمد قریشی، نیویورک،

## عملیات آژاکس ۳۳۵

دیدار این میهمان‌های ناخوانده آمد. شاه درخواست جایی در هتل کرد. کنا گفت شاه باید خود را میهمان دولت عراق و در واقع میهمان پادشاه عراق بداند و ایشان هم "بی‌تردید به محض باخبر شدن از ورود اعلیحضرت شما را میهمان خود می‌دانند." پس از آن شاه را به کاخ میهمانان دولتی که مخصوص بازدیدکنندگان برجسته بود، راهنمایی کردند و "محافظی قوی هیکل جلوی در آن گماشتند."<sup>۷۲</sup> کنا با شاه نهار خورد و برداشتش این بود که شاه اطمینان ندارد که ترک ایران کار درستی بوده است. بعد از ظهر شاه با فیصل و عبدالاله دیدار کرد و عصر سفیر امریکا را به حضور پذیرفت. او به سفیر گفت که مدتی پیش درباره احتمال کودتا با وی تماس گرفته بودند ولی او تصمیم گرفت از حقوق قانونی خود در مقام پادشاهی برای برکنار کردن مصدق و انتصاب زاهدی به سمت نخست وزیری استفاده کند "و اعمال قدرت را محدود کند به آن مقدار که برای تغییر بی‌دردر لازم می‌دانست. او مقدمات آن کار را فراهم آورده و این تلاش فقط با کمی تأخیر صورت گرفته بود ولی یا به دلیل درز کردن خبر یا به دلیل مطلع شدن دیگران از تماس‌های وی با زاهدی، موفق نشده است."<sup>۷۳</sup> او گفت چون مایل به کشت و کشتار نبود ایران را ترک کرده است. اکنون نمی‌داند که آیا باید آشکارا با مصدق مخالفت کند یا نه و اگر چنین تصمیمی بگیرد راهش کدام است؟

صبح روز بعد، شاه با آیت‌الله شهرستانی، یکی از روحانیان به شدت مخالف مصدق ساکن عراق، دیدار کرد. مظفر اعلم، سفیر جدید ایران در بغداد، با شهرستانی تماس گرفته و به او توصیه کرده بود "با دیدار از شاه به شهرت

---

۷۲. سفیر بریتانیا در بغداد به مارکی آو سالیزبوری ۱۹ اوت ۱۹۵۳؛ PRO, FO 371/104570 E P1015/218

۷۳. همان.

سیاسی خود لطمه نزنند." ولی اگر به هر حال تصمیم به دیدار شاه گرفته است، بهتر است به او بگوید فوری عراق را ترک کند. اعلم در روز ۲۵ مرداد دستوراتی از فاطمی، وزیر امور خارجه، دریافت کرده بود مبنی بر این که شاه از سلطنت خلع شده و نباید از او استقبال کنند.<sup>۷۴</sup> او یادداشتی هم برای وزارت امور خارجه عراق فرستاده بود مبنی بر این که چون ورود شاه به بغداد با کودتای ناموفق در تهران ارتباط دارد، سفارت ایران امیدوار است که دولت عراق باید متوجه باشد که هیچ اقدامی انجام نگیرد که بر مناسبات عراق و ایران اثری نامطلوب بگذارد. او از یوسف جیلانی، معاون وزارت امور خارجه، پرسید شاه چه مدت می‌خواهد در عراق بماند و وی پاسخ داد: "رسم اعراب نیست که از میهمانان خود بپرسند از کجا آمده‌اند، به کجا می‌روند و کی می‌روند؟" اعلم به دیدار کنا رفت و از او پرسید چرا دولت عراق از شاه به عنوان میهمان خود استقبال کرده است. در مقابل از او سؤال شد "مگر شاه همان شاهی نیست که استوارنامه سفیر را امضا کرده است؟" کنا سپس به اعلم گفت: "در حالی که امور داخلی ایران مربوط به ایران است، ثبات آن کشور برای عراق هم اهمیت دارد، و عراق نمی‌تواند در این زمینه خود را کنار بکشد."<sup>۷۵</sup> از نظر شاه رفتار مظفر اعلم نابخشودنی بود.

شاه شهرستانی را به گرمی به حضور پذیرفت و با حوصله به توصیه‌های او در این مورد که برای به دست آوردن دوباره تاج و تخت چه باید کند، گوش کرد. او همچنین محمود صبحی دفتری، یکی از وزرای سابق عراق، و دکتر جمالی، یکی از دوستان شهرستانی که معاون وزارت امور خارجه بود، و محمد صدر، رئیس مجلس سنای عراق، را هم به حضور پذیرفت. کمی بعد، در

---

۷۴. روزشمار، ۱: ۴۹۰.

۷۵. FO371/104570 EP 1015/218.



## عملیات آژاکس ۳۳۷

بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد شاه به سفیر امریکا گفت که مایل است صبح زود روز بعد به رم برود. " سفیر امریکا به من [سفیر انگلستان] خبر داد و ما توافق کردیم شاه را تشویق کنیم که دو سه روز دیگر بماند، تا شاید اگر شما [مارکس آو سالیزبوری] و وزیر امور خارجه امریکا هم صلاح می دانید همین توصیه را به او بکنید. من از دکتر جمالی خواستم این پیام را به او برساند. ولی شاه سرسختی نشان می دهد."<sup>۷۶</sup>

آن روز صبح دربار عراق اتومبیل و پولی در اختیار آتابای قرار داد تا برای شاه و ملکه جامه دان و چند قلم لباس بخرد. عصر آن روز شاه و آتابای به کربلا پرواز کردند تا در حرم امام حسین سیدالشهدا دعا کنند. ملکه که احساس کسالت می کرد (یا به احتمال زیاد چنین وانمود می کرد) نرفت. در حرم، زوار، که اغلب ایرانی بودند، به گرمی به شاه خوشامد گفتند. آتابای گفت: "اگر فرماندار کربلا به کمک من نیامده بود زیر دست و پا له شده بودم." آتابای ۶۰۰۰ ریال در کیف پول خود داشت که "میان ملاها تقسیم کرد" (این ۱۰۰ دینار از ۲۸۰ دیناری بود که به گفته سفیر بریتانیا شاه همراه خود آورده بود). به آنها توصیه کردند به جای آنکه شب هنگام مسیر برگشت را با هواپیمایی کوچک طی کنند با اتوموبیل به بغداد برگردند. این سفر بیش از انتظار دلنشین بود. "در شبی زیبا، ماه کامل بود و آب رودخانه به آرامی جریان داشت، نسیمی ملایم در شاخه های نخل می پیچید. در نیمه راه ایستادیم. افسر تشریفاتی که ما را همراهی می کرد دستور داد برای ما نان، پنیر و انگورهایی عالی آوردند. کمی از آن را برای اعلیحضرت توی ماشین بردم. او با لذت تمام آنها را خورد. همگی گرسنه بودیم."<sup>۷۷</sup>

---

۷۶. همان.

۷۷. آتابای. پیشین.

صبح روز ۲۷ مرداد، پیش از عزیمت به رم، شاه یکبار دیگر با سفیر امریکا دیدار کرد که وی بار دیگر تلاش کرد شاه را قانع کند چند روز دیگر در بغداد بماند، ولی فایده‌ای نداشت. شاه به دلیل اهانت‌هایی که از رادیو تهران پخش می‌شد بسیار کسل می‌نمود. سفیر امریکا سعی کرد با اشاره به این که سرلشکر زاهدی هنوز دستگیر نشده، شاه هواداران زیادی در میان نیروهای نظامی ایران دارد، و اینکه رسانه‌های دنیا بی‌تردید فرصت حرف زدن به او می‌دهند، روحیه‌اش را تقویت کند. شاه گفت او تصمیم گرفته است با تکیه بر مضامین زیر حرف خود را بزند: او همواره تلاش کرده است چون پادشاهی قانونی عمل کند ولی عمل مصدق خلاف قانون اساسی بوده است؛ بنابراین خود را ناگزیر دیده است که مصدق را برکنار کند و سرلشکر زاهدی را به جای وی بگمارد؛ زمانی که دریافته است او امرش دیگر مطاع نیست برای پرهیز از کشت و کشتار کشور را ترک کرده است. در این میان برای ملتش به درگاه خداوند دعا می‌کند و امیدوار است از سلطه حزب توده در امان بمانند.<sup>۷۸</sup> سپس او و گروه همراهش همان روز صبح زود سوار بر هواپیمایی بریتانیایی عازم رم شدند.

شاه در فکر بود از او در رم چگونه استقبال می‌کنند. از آتابای پرسید: "فکر میکنی خواجه نوری، سفیر ایران، برای استقبال ما به فرودگاه می‌آید؟" آتابای مطمئن بود: "او همه چیزش را از شما دارد. سال‌ها از حمایت شاهدخت اشرف برخوردار بوده است. چطور ممکن است نیاید؟" آتابای شنید که شاه زیر لب گفت: "شرط می‌بندی؟"<sup>۷۹</sup>

78 . PRO: FO 371/104570.

۷۹. آتابای. پیشین. ص. ۲۷.

## عملیات آژاکس ۳۳۹

حق با شاه بود. هیچ کس از سفارت به فرودگاه نیامده بود. فقط دو تن ایرانی آنجا بودند، حسین صادق که مهندس بود و مراد اریه که بازرگان بود، هر دو غیرنظامی بودند و هیچ گونه وابستگی به دولت ایران نداشتند. بقیه خبرنگاران و مقامات ایتالیایی بودند. صادق و اریه آماده برای خدمتگزاری بودند، به روایتی اریه چکی سفید امضا شده هم در اختیار شاه گذاشت. شاه و ملکه با لیموزین وزارت امور خارجه ایتالیا به هتل اکسلسیور رفتند. خبرنگاران آتابای و خاتمی را که به حال خود رها شده بودند غافلگیر کردند. آتابای که دوران جنگ و اتهامات دزدی وارد آمده به رضاشاه را در زمان ترک ایران به خاطر داشت، جامه‌دان را باز کرد تا خبرنگاران ببینند و از آن عکس بگیرند. "آقایان نگاه کنید، جواهراتی در بین نیست، فقط چند دست کت و شلوار و لباس، همین و بس." شاه وقتی این را شنید از این حرکت خوشش آمد و آتابای را به خاطر این ابتکار عمل تحسین کرد.<sup>۸۰</sup>

همان روز عصر شاهدخت اشرف به همراه دوستی با اتومبیل از نیس به رم رفت تا برادرش را ببیند. او به مصاحبه‌گر خود گفت مجبور بود از کسی بخواهد او را با اتومبیل به رم ببرد زیرا پول خرید بلیط هواپیما را نداشت.<sup>۸۱</sup> عصر همان روز سفیر امریکا در رم با شاه دیدار کرد، اما مقامات امریکا برای مدتی تصور می‌کردند همه چیز از دست رفته است و حرف زیادی برای دلگرم کردن شاه نداشتند. شاه و ملکه در هتل ماندند، ملکه کسالت داشت و غمگین بود و نمی‌دانست آینده آستن چه حوادثی است. او هیچ وقت از زندگی در ایران راضی نبود. با خانواده همسرش جور نبود. هیچ وقت تمایلی به انجام وظایفی نداشت که در مقام ملکه پیش روی او بود، هر چند همواره می‌کوشید به بهترین

۸۰. همان.

۸۱. مصاحبه با شاهدخت اشرف، پیشین، ص. ۳۸.

وجه آن وظایف را به جا آورد. اکنون، در میانه این آشوب و اغتشاش، ناگهان احتمال آینده‌ای متفاوت مطرح شده بود. نمی‌دانست آن را چگونه تلقی کند. نمی‌توانست درباره احساسش با همسرش سخن بگوید، از یک سو به این دلیل که می‌دانست او تا چه اندازه نومید و دلشکسته است و از سوی دیگر به این دلیل که از احساس خود مطمئن نبود. آنها درباره گذشته و حال با هم سخن می‌گفتند. درباره آینده حدس‌هایی می‌زدند. یکبار شاه گفت: "شاید برویم کالیفرنیا، تکه زمینی بگیریم و کشاورزی کنیم." ولی این حرفی پوزخندآمیز در ضمن صحبت‌های دیگر بود. مسخره بود که آنها درباره چنین آینده‌ای سخن می‌گفتند. ولی شاه متوجه طنز روزگار نبود. او نمی‌دانست که در سال ۱۹۱۷ در زوریخ، چند روز پیش از آنکه لنین برای آغاز انقلاب راهی روسیه شود، او هم سخنانی مشابه به همسرش زده بود.<sup>۸۲</sup>

آنها شب سختی را در هتل اکسلسیور گذراندند. صبح آتابای دید اتاق شاه پر از دود سیگار و زیرسیگاری‌ها انباشته از ته‌سیگار است. آتابای اشاره کرد: "اعلیحضرت شما نباید این قدر سیگار بکشید، مخصوصاً وقتی ناراحت هستید. برایتان خوب نیست." شاه گفت نتوانسته بخوابد و در این اندیشه بوده که در ایران چه می‌گذرد. آتابای دستور داد صبحانه بیاورند. شاه به او گفت ملکه ۱۵۰ دلار دارد و آتابای می‌تواند با آن پول برای خودش و خاتمی لباس بخرد. "خودتان را تر و تمیز کنید. لباسی آبرومندانه بپوشید. مدیر هتل به ظاهر کمی ترکی بلد است؛ چرا از او نمی‌پرسید کجا باید بروید؟" بنا شد شاه در هتل بماند و منتظر اخبار شود. آن دو نفر با ۱۵۰ دلار رفتند خرید کنند. آسان نبود، هیچ یک از آن دو ایتالیایی بلد نبود و خاتمی هم از زمان پیوستن به نیروی هوایی، هرگز لباس غیرنظامی نپوشیده بود. آتابای دو دست کت و شلوار برای هر یک خرید،

<sup>82</sup> . Alexander Solzhenitsyn, *Lenin in Zurich*, Farrar Straus Giroux, 1976.

## عملیات آژاکس ۳۴۱

یکی برای روز و یکی هم برای شب. استدلالش این بود که: "اگر بنا باشد شب اعلیحضرتین را همراهی کنیم باید لباس‌هایی مناسب داشته باشیم."

پس از بازگشت آنها، آتابای متوجه تجمع انبوهی از جمعیت زنان و مردان شد که یکدیگر را به سمت هتل هل می‌دادند. "از ترس به خود لرزیدم و به خاتمی گفتم 'خدای من، او را ترور کرده‌اند.' از اتومبیل بیرون پریدیم، و با زور راه خود را به درون هتل گشودیم. در هتل جمعیت همه جا پراکنده بود. شاه و ملکه را نمی‌دیدم. بعد دیدم کسی برایم دست تکان می‌دهد. اعلیحضرت بود. به زور خود را به او رساندم و فریاد زدم خدا را شکر که شما زنده‌اید. او گفت 'نگاه کن' و تلگرافی را به دست من داد، 'به نظر می‌رسد اوضاع تغییر کرده است.' تلگراف را از دست او گرفتم. به زبان انگلیسی بود. عرض کردم 'اعلیحضرت، شما که می‌دانید من انگلیسی بلد نیستم. مضمونش چیست؟'" این تلگرام، نخستین تلگرامی بود که شاه از تهران دریافت داشته بود، حسام‌الدین دولت‌آبادی، که زمانی شهردار تهران بود و اکنون شغلی نداشت، آن را فرستاده بود. اما دلیل آمدن مردم و نمایندگان رسانه‌ها این بود که از رادیو گزارشی دربارهٔ رخدادها شنیده بودند.

آن شب، غروب چهارشنبه ۲۸ مرداد، شاه، ملکه ثریا، و شاهدخت اشرف بیرون شام خوردند. آتابای اجازه گرفت تنها بیرون برود. او گفت "اعلیحضرت، امشب می‌خواهم مست کنم." همین کار را هم کرد. وقتی اجازه رفتن گرفت ثریا به او گفت که ترفیع پیدا کرده است. آتابای پرسید: "چطور علیاحضرت؟" ثریا گفت: "خوب، من تمام روز توی اتاق هتل تلفن‌ها را جواب می‌دادم و از همه

بیشتر برای تو پیام می گذاشتند. تا امروز عصر نام تو را به سختی تلفظ می کردند. حالا، ناگهان، تو را 'عالیجناب' خطاب می کنند.<sup>۸۳</sup>

\*\*\*

جمعه‌ای که از راه می رسید روز عید قربان بود. شاه می خواست روز شنبه به تهران برود. آتابای توصیه کرد روز پنجشنبه به بغداد پرواز کنند و روز جمعه به زیارت حرم حضرت علی در نجف و حرم امام حسین در کربلا بروند. ثریا از این فکر خوشش نیامد. به توافق رسیدند که او چند روزی را با پدرش در اروپا بگذراند تا وضعیت ایران ثبات پیدا کند. زیارت کنندگان باید تا جمعه برای پرواز مناسبی که به بغداد برود صبر می کردند. آتابای به شاه گفت: "اعلیحضرت به شما هشدار می دهد که اگر این سردار انتصار (مظفر اعلم، سفیر ایران در عراق) را در فرودگاه بغداد ببینم، او را می کشم." شاه پاسخ داد "تو چنین کاری نمی کنی. ما همان طور که برازنده ماست آرام و متین خواهیم بود." چون فیصل کسالت داشت، در فرودگاه شاهزاده عبدالاله، ولیعهد، و نوری سعید، نخست وزیر، به استقبال شاه آمدند. سعید به اعلم نگاه می کرد که این بار برای استقبال به فرودگاه آمده بود و به ترکی به آتابای گفت "کیی اوقلی (حرامزاده) نسبت به کسی که حتی سفیر نیست چون هنوز باید رسماً به شاه معرفی شود، خیلی از مرز خودش عدول کرده است." آتابای تلگرام‌هایی را که اعلم آورده بود از دستش گرفت و اجازه نداد به شاه نزدیک شود.<sup>۸۴</sup>

شاه با دو همراهش در دو هواپیمای کوچک نشستند و به زیارت اماکن مقدس عراق رفتند و به بغداد بازگشتند. صبح، لباس نظامی نیروی هوایی شاه که

۸۳. آتابای، پیشین، ۳۸

۸۴. همان.

## عملیات آژاکس ۳۴۳

دستور داده بودند از تهران ارسال شود، رسیده بود ولی خبر دیگری نبود. زاهدی روز ۲۹ مرداد تلگرامی فرستاده و از شاه خواسته بود فوری باز گردد. در پیام زاهدی از جمله آمده بود "مردم شاهدوست و ارتش فداکار در انتظار موکب همایونی با بی صبری دقیقه‌شماری می‌کنند." شاه پاسخ داد "به نام خداوند قادر متعال، از پشتیبانی مردم ایران نسبت به خود و دفاع آن‌ها از قانون اساسی صمیمانه سپاسگزارم." او از مردم، ارتش، و کارمندان غیرنظامی و نظامی دولت خواست از "جناب آقای فضل‌الله زاهدی که طبق قانون اساسی از طرف من به ریاست حکومت ملی و قانونی ایران تعیین شده" اطاعت کنند. او گفت بدون لحظه‌ای تأخیر به ایران و نزد ملتش بر می‌گردد.<sup>۸۵</sup>

\*\*\*

شاه روز ۳۱ مرداد که به ایران بازگشت آدمی متفاوت بود. پس از خبردار شدن از رخدادهای ۲۸ مرداد گفته بود: "می‌دانستم ملت مرا دوست دارد." بعدها گفت تا آن روز شاه بود زیرا پسر رضاشاه بود؛ اما اکنون حکم ملتش را داشت. در فرودگاه مهرآباد، نخست وزیر به همراه نخبگان سیاسی و نظامی با تشریفات و احترامات کامل از او استقبال کردند. آتابای که با همان هواپیما از راه رسیده بود گفت: "اوضاع کاملاً عوض شده بود."<sup>۸۶</sup> شاه از دیدن نصیری، فرمانده گارد خود، با درجه تاج و ستاره سرتیپی، مکدر شد. او از زاهدی که با پیش‌بینی فرمان شاه درجه را به نصیری اعطا کرده بود پرسید: "نمی‌توانستید صبر کنید تا من بیایم؟" آن روز بعد از ظهر شاه به مدت سه ساعت با نخست وزیر درباره هیئت دولت جدید، سیاست‌های آتی، کسری بودجه، نفت و به ناگزیر درباره مصدق صحبت کرد. پس از این جلسه، زاهدی به خبرنگاران گفت که مصدق به دو اتهام

۸۵. گاهنامه، ۲: ۶۲۹-۶۳۰

۸۶. آتابای، پیشین، ۴۰.

## ۳۴۴ زندگی و زمانه شاه

مهم محاکمه می‌شود: اقدامات غیرقانونی در دوران نخست وزیری و به دلیل خیانت به قانون اساسی و نظام حکومتی. شاه از مردم و ارتش تشکر کرد و اظهار داشت که کسانی که قانون اساسی را نقض و به نظام حکومتی خیانت کرده‌اند به موجب قانون محاکمه می‌شوند. چند روز بعد شاه هیئت دولت جدید را به حضور پذیرفت، و نشان درجه اول تاج را که بالاترین نشان غیرنظامی بود و اغلب برای نخست وزیران در نظر گرفته می‌شد، به زاهدی اعطا کرد و او را به درجه سپهبدی ارتقا داد. شاه به اعضای اتاق بازرگانی گفت که قیام ملی ۲۸ مرداد ثابت کرد که وقتی منافع عالی ملی مطرح است اختلاف طبقاتی جایی در ایران ندارد: "در این روز تمام طبقات ایران - اعم از مرد و زن، غنی و فقیر، پلیس و ژاندارم، سرباز و افسر - همگی با هم در قیام ملی شرکت کردند."<sup>۸۷</sup>

---

۸۷. گاهنامه، ۲: ۶۳۲؛ روزشمار، ۲: ۱۱-۱۲